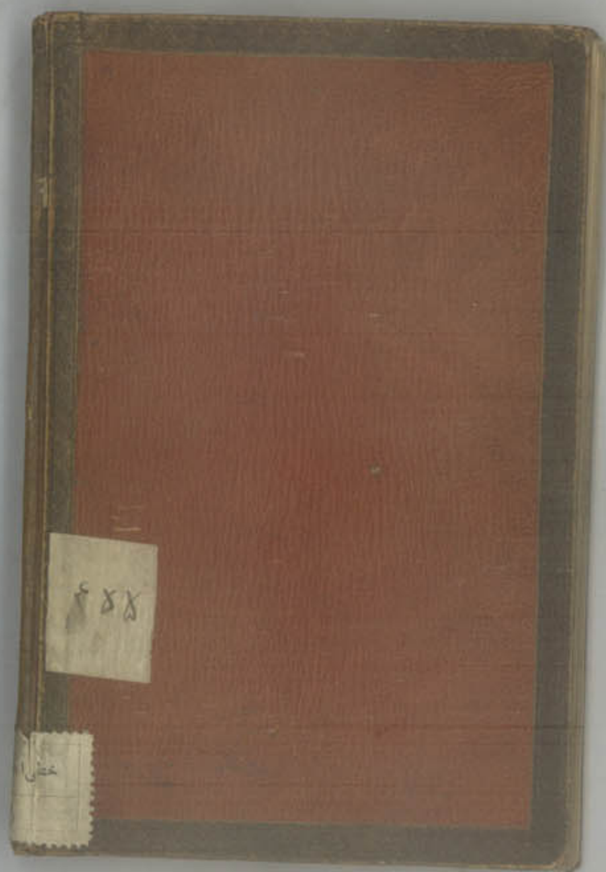
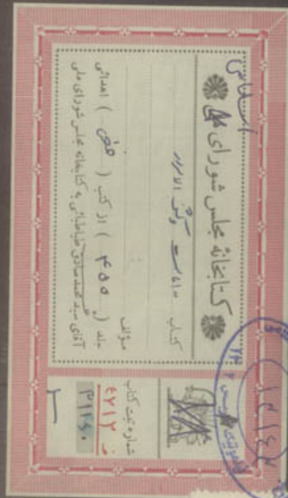

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی





مؤمن را در سورهٔ قد افلح المؤمنون بیان فرموده است
قد افلح المؤمنون الذینهم فی صلوتهم خاشعون
والذینهم عن اللغو معرضون والذینهم
للزکوة فاعلون والذینهم لفروجهم حا
فظون والذینهم لامانانهم وعهدهم
راعون والذینهم علی صلوتهم یحافظون
مخفی نماناد که در اول و آخر این آیات صلوة را
تکرار فرموده ولیکن در معنی مکرر نمیشود صلوة اول
در این آیات اشاره بولایت علی بن ابیطالب است
که صلاح و فلاح و رستگاری مؤمن ولایت آنحضرت است
چنانچه در تفسیر آیه مبارکه واستعینوا بالصبر

والصلوة

والصلوة وانها لکبیرة الا علی الخاشعین
رسول خدا فرمودند انا الصبر و علی صلوة و همچنین
فرمودند من اعان تارك الصلوة ولو بقطرة
من الماء کمن قتل سبعین نبیا چون محقق شد
که صلوة علی بن ابیطالب است فورا ثابت میگردد تارک
صلوة اصحاب جمل و صفین و نهروان خواهند بود
که ایشان تارک علی بن ابیطالب و مقاتل آنحضرت
بودند لاجرم ناکثین و قاسطین و مارقین که در قرآن
نازل شده بحکم حتم ایشان میباشند و مثبوت پیوست
که شرط عمده ایمان صلوة ولایت علی بن ابیطالب است
کل من آمن بالله و رسوله باید در محضر آنحضرت و در غیبت آنحضرت



کشف الاسرار

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعلنا من المؤمنین الذین هم عن اللغو معرضون والصلوة والسلام علی خیر الانام محمد و آله الکرام اما بعد قال الله تبارک وتعالی شانه العزیز قالت الاعراب امنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا از این کلمات استنباط میشود که ما بین اسلام و ایمان عموم خصوص مطلق است هر مؤمن مسلم است ولکن هر مسلم مؤمن نخواهد بود در اینصورت



معنی اسلام و ایمان باید محقق شود بدانکه اسلام عبارت از اقرار بکلمهٔ طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله است و حاصل این اقرار آنست که ظاهر بدن گوینده را طاهر مینماید عرض و ناموس اموال و دماء او را محفوظ و مصون میدارد ایمان تحقق نخواهد یافت الا باضافه علی ولی الله و مراتب ایمان راجع بمقدار عقیده است بهر درجه که معتقد گردد معیار رفعت درجه اخروی آنشخص خواهد بود نعم ما قال

گفتم کلمه ملک حسن بسرمایه تست
خورشید جهان چو ذره در سایه تست
گفتا غلطی ز ما نشان نتوان یافت
از ما تو هر آنچه دیده پایه تست

خدا تعالی صفات

با خضوع و خشوع باشند بلا فاصله میفرماید والذین هم
عن اللغو معرضون کلمه لغو در این آیه اشاره
بحضرت ابی بکر است که خلافت آنجناب بدون
تنزیل قرآن و تصریح پیغمبر آخر الزمان بغتة و فلتة
در ثقیفه بنی ساعده بدون حضور عترت اطهار و عباس
عم رسول خدا وقوع یافت و حال انیکه مجموع آنها در
غدیر خم بیعت ولایت با علی کرده بودند و ندای
من کنت مولاه فهذا علی مولاه را از زبان معجز بیان
حضرت رسالت شنیده بودند لا جرم ایشان ناکث
اول و اهل جمل ناکث ثانی شده اند در اینصورت
خلافت حضرت ابابکر بی اساس و بناء است

کار

کار بی اساس بحکم حتم معترضه و لغو است و شرط ثانی
ایمان در این آیات این چنین است که از خلافت بی
اساس و بی بنیان و بیهوده و لغو حضرت ابابکر باید مومن
بیزار و معرض باشد مخصوصا در این آیات آیه اعراض
از لغو را بلا فاصله ردیف آیه ولایت فرموده تعرف
الاشیاء باضدادها شرط ثالث مومن والذین هم
للزکوة فاعلون باید مومن ادای زکوة نماید باینجهة
که اعراض از لغو مستلزم نزاع و قتال و جدال خواهد
بود اقدام بقتال محتاج باخذ زکوة است شرط
رابع ایمان بتصریح والذین هم لفروجهم حافظون
حفظ فروج از زنا و سفاح است زیراکه ولد الزنا هرگز

قبول ولایت علی مرتضی نخواهد نمود شرط خامس
والذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون در این آیه
امانت اشاره است بآیه انا عرضنا الامانة
علی السموات والارض والجبال فابین ان
یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان
ظلوما جهولا غرض از امانت ودیعه نور ولایت
حیدر کرار است که در مکمون انسان مکنون ومضمر نموده اند
که شاهد بر خلق ومصور در ارحام باشد انسان در حق
این امانت ظلوم وجهول است نعم ما قال

ای بولای تو تولای من وز خود واغیار تبرای من
سود تو سرمایه سودای من گر بشکافند سراپای من

جز تو نیابند در اعضای من صورت اشیا بنگاری بجود
سوی وجود از عدم آری بجود آنکه بقفسها بشماری بجود
یکنفسم گر بگذاری بجود وای من و وای من و وای من

ومقصود از عهد بیعت غدیر خم است که بیعت نمودند
ونقض کردند شرط سادس والذینهم علی
صلوتهم یحافظون در این مورد صلوة نماز پنج
کانه است که شعار مسلمین است وختم شروط منتهی شد
باولئک هم الوارثون در مورد دیگر میفرماید
والذین لا یشهدون الزور واذا مروا باللغو
مروا کراما یعنی آن اشخاصی که حاضر نشدند
در مجمع زور وبهتان که عبارت از سقیفه بنی ساعده است

زنانی که مرد و مراوده کردند بالغو که حضرت ابابکر است
مراوده کریمانه ننمایند باین معنی که از متابعت
او بیزار و از ملاطفت او بی نیاز باشند

البته محققا معلوم شده است که اراده ازلی در حق
غاصبین خلافت الهیه و متابعت نمودن جماعتی
ایشان را در رونق کار آنها بوده است الا فتنة
للناس که فتنه بمعنی امتحان است و در حق بیعت
کنندگان ابابکر که مرمز او را بلفظ لغو بیان فرموده است

میفرماید لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم
ولکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم والله غفور
رحیم ماحصل معنی آنکه میفرماید مؤاخذه نمیکند
خدا تعالی شما را که دست مبایعت بحضرت ابابکر
داده اید که خلافت او لغو و بی اساس است ولکن
مواخذه میکند شما را از آنچه در دلهای شماست که آیا
این بیعت از صمیم قلب بوده است و ابابکر را حقیقة
خلیفه خدا و جانشین پیغمبر آخر الزمان دانسته اید یا
بیعتی بوده است از روی تقیه و خوف و محض محافظت
اموال و نفوس و دفع شر در شق اخیر خدا تعالی
مؤاخذه نمیکند بدرستیکه او است بخشاینده و مهربان

در مورد دیگر میفرماید لا یؤاخذکم فی ایمانکم و
لکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان کفارته
عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم
الی اخر الآیه ماحصل معنی آنکه مؤاخذه نمیکند
شماها را خدا تعالی در مبایعت شما لغو را که یمین خود را
در بیعت او سپردند بلکه مؤاخذه میفرماید بچیزیکه
عقد یمین کردند و این بیعت را محکم و استوار داشتند
کفاره این بیعت در حالتی که شخص این بیعت را باطل
و بی اساس بداند طعام ده نفر مسکین است از اوسط
اغذیه که میخورند و غیره بتفصیلی که در ذیل آیه بیان
فرموده است از این فرمایش محقق میشود که بیعت

ابابکر

ابابکر یا حقانی و اختیاری است یا باطل و اضطراری
در شق اخیر لا یؤاخذکم الله در شق اول یؤاخذکم الله البته

در مورد دیگر وصف فرموده است صابران اصحاب
رسول و شیعیان شاه ولایت را میفرماید
اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا ویدرؤن
بالحسنة السیئة ومما رزقناهم ینفقون
واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه وقالوا لنا اعمالنا
ولکم اعمالکم سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین
انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی

من یشاء وهو اعلم بالمهتدین حصل معانی
آیات این چنین است ایشانند که داده میشود اجر آنها دو
مرتبه بجهة چیزیکه صبر نمودند و عوض دادند بخوبی و خوشی
بدیهای خلق را که با ایشان وارد گردیده بود و از چیزهائیکه
از جانب خدا تعالی مرزوق شده بودند انفاق مینمودند
وقتیکه شنیدند خلایق با حضرت ابابکر که خلافت او
لغو و بی اساس بود بیعت کرده اند و مشار الیه بمنبر
حضرت رسول برجهیده است از او اعراض کردند و گفتند
که از برای ماست اعمال ما که عبارت از متابعت شاه
ولایت پناه است و از برای شماست اعمال شما که
متابعت ابابکر است ما را سلم و سکوت است با شما

وتحمل

وتحمل ورزیدن با طوار زشت شما منازعه با جاهلین
سزاوار نیست بدرستی تو ای محمد هدایت نمیتوانی کسی را
که میخواهی ولکن خدا تعالی هدایت میکند هر که را
میخواهد و اوست عالم بهدایت یافتگان

ملای رومی در این مورد بکنایه و ملاحظه شئونات
تقیه میفرماید دیو اگر خود را سلیمان نام کرد
ملک برد و مملکت را رام کرد صورت کار سلیمان دیده بود
صورت اندر سر دیوی نمود خلق گفتند این سلیمان بی صفاست
از سلیمان تا سلیمان فرقهاست او چو بیدار است این همچون وسن

همچنانکه آن حسن تا این حسن دیوسگّی که حق بر شکل من

صورتی کردست خوش بر اهرمن دیو را حق صورت من داده است

تا ببند از دشمار او بهشت گر پدید آید بدعوی زینهار

صورت او را مدارید اعتبار دیوشان از مکر این میگفت لیک

مینمود این عکس بر دلهای نیک نیست بازی با ممیز خاصه او

که بود تمییز و عقلش غیب کو هیچ سحر و هیچ تلبیس و دغل

می نبندد پرده بر اهل دول پس همیگفتند با خود در جواب

بازگونه میروی ای کجخطاب بازگونه رفت خواهی هم چنین

سوی دوزخ اسفل اندر سافلین او اگر معزول گشته است و حقیر

هست در پیشانیش بدر منیر تو اگر انگشتری را برده

دوزخی چون زمهریر افسرده ور بغفلت ما نیستیم او را چنین

هیچ مانع بر آید از زمین که منه این سر مر این سر زیر را

هین مکن سجده مر این ادبیر را کردمی من شرح این بس جانفزا

گر نبودی غیرت و رشک خدا

وازجمله آیات مرموزهٔ قرآن سه آیه متوالی در اول سورهٔ حج است که هر یک از آنها وصف الحال شخص معین و معلومی است اوّلا میفرماید ومن النّاس من یجادل فی الله بغیر علم ویتّبع کلّ شیطان مرید کتب علیه انّه من تولّاه فانّه یضلّه ویهدیه الی عذاب السّعیر یعنی از امّت شخصی است که

بخود می بندد خلافت آلهیه را باریسمان محکم حبل
در لغت فارسی یاریسمانی که تابیده شده است از
چرم و موی گوسفندان که بسته میشود بگردن شتر
وشاخ گاو و چیزی است که دربر می افکنند این شخص
حضرت ابابکر است که خلافت حق تعالی را باریسمان
محکم بدون مجانست و مناسبت بخود یا همچون طیلسان
منصب خلافت حقانیه را بدوش خود می افکند
بدون علم و آگاهی که باو داده شده باشد از جانب خدا تعالی
یا بتصریح حضرت رسالت و متابعت مینماید هر شیطان
متمرد را و نوشته شده است بر او هر که تولای او را داشته
باشد بدرستیکه این شخص گمراه کننده اوست و راه
نماینده است

نماینده است او را بعذاب سعیر نعم ما قال ای تولا
جسته بر بو بکر دون او مضل تست چون شد
رهنمون

ثانیا میفرماید ومن الناس من یجادل فی الله
بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر ثانی عطفه
لیضل عن سبیل الله له فی الدنیا خزی و
نذیقه یوم القیمة عذاب الحریق یعنی از
امت الکسی است می بندد خلافت خدا تعالی را بخود
یا می پوشد طیلسان خلافت را بدون علم و بدون نماینده

وبدون وصیت وبدون نزول کتاب روشن
وشانه پیچ است از نخوت وغرور تا گمراه بکند از راه
خدا واز برای اوست در دنیا قتل بدون اجر خری
مقتول غیر ماجور است وخواهد چشید در آخرت
عذاب سوزنده را این تفصیل اشاره بحضرت عمر است
که خلافت او بتصریح ابابکر است وحال آنکه خلافت
خود آنجناب لغو وبی اساس بود

ثالثا میفرماید ومن الناس من یعبد الله
علی حرف فان اصابه خیر اطمان به وان

اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا
والآخرة ذلك هو الخسران المبین یدعوا
من دون الله ما لا یضره ولا ینفعه یدعوا
لمن ضره اقرب الیه من نفعه لبئس المولی
ولبئس العشیر ماحصل معنی آنست که از امت
الکسی است که عبادت میکند خدا تعالی را بحرف
باین معنی که دل او آگاهی ندارد از آنچه در زبان او
جاری است هرگاه اصابه خیر شود اورا مطمئن میشود
بآن واگر اصابه شود بشنه وفساد گردد منقلب میگردد بروی
او واین انقلاب خسران دنیا وآخرت است واین همین است
خسران علانیه وآشکارا میخوانند سوای پروردگار

خود چیزیرا که نفع و ضرّی بجهة او ندارد و این آیت
کمراهی اشکار را و میخواند شخصی را که ضرراو نزدیکتر است
از نفع او هر آینه بد مولی و بد عشیر است اقوامی
هستند همدیکر را این آیات شرح حال حضرت
عثمان است که اسلام او بطون و حقیقه ندارد
محض حرف است در یوم الدّار که ایشان محصور
بودند اکر فرمایشات شاه ولایت را که اصحابه
خیر بود قبول مینمود هر آینه مطمئن و فارغ بود و اکر اصحاب
شر که عبارت از متابعت مروان است نماید باز
کشت میکند بروی خسران دنیا و آخرت میخواند
کسی را که نفع و ضرّی بجهة او ندارد این عبارت دلیل

آنکه

آنست که آنجناب در باطن از عبده اصنام بود و میخواند کسی
را که ضرراو اقرب از نفع آنست و این عبارت اشاره بمتابعت
مروانست لبئس المولی و لبئس العشیر از انجاکه نسب عثمان
بنی امیه بود مدعی خلافت شد مروان که دبیر و مشیر و
بنی امیه و عشیره حضرت عثمان بود بمصداق ضعف الطالب
والمطلوب حضرت عثمان مروان را مولای بسیار بد بود
و همچنین مروان حضرت عثمان را عشیره بسیار بد بود
ملای رومی علیه الرحمه در این مورد میفرماید
پس کلام صدق در دلهای کور می نپاید میرود تا اصل
نور وان فسون دیو در دلهای کج میرود چون
کفش کج در پای کج در اوایل اوراق مبرهن شد که

که اسلام عبارت از قبول توحید و نبوت است ایمان
عبارت از توحید و نبوت مع الولایه حال عرض میکنیم
کفر هم دو قسم است یکی ملفوظی که لفظا انکار توحید و
نبوت و ولایت نماید یکی هم کفر عملی است که بحسب ظاهر
الفاظ حکم اسلام بآنها جاری است ولکن بحسب اعمال
کافرند در آیه نور که اول آیات اشاره بتوحید و نبوت
و ولایت است و در آخر آیات میفرماید والذین کفروا
اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی
اذا جاء لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفیه
حسابه والله سریع الحساب او کظلمات فی
بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه

سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم
یکد یریها ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور
کفر عملی ارتکاب ظلم آل محمد است که غصب خلافت نموده
و فدک را که حق فاطمه بود ضبط کردند شهادت علی مرتضی
و حسنین و ام ایمن را جرح نموده تکذیب شهود کردند
و در کتب متقدمین مسطور است ماتت فاطمة ساخطة
لابی ابکر اختلاف در محل قبر صدیقه طاهره دلیل درست
وقوع قهر و خشم فاطمه را نسبت بابی بکر و راضی نبودن
حضور شیخین است بنماز و تشییع جنازه آن مظلومه را
رسول خدا فرمود فاطمة بضعتی من اذاها فقد اذانی
و من اذانی فقد اذی الله خدا تعالی فرموده است

ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی
الدنیا والآخرة واعد لهم عذابا مهینا
شاه ولایت پناه حسب الوصیة آنحضرت را شب
دفن فرمود وآثار قبر در مواضع مختلفه نمودار کرد که
ایشان بمدفن مطلع نشوند مخصوصا عبارت او کظلمات
فی بحر لجی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه سحاب
ظلمات بعضها فوق بعض بحکم الکنایة ابلغ من التصریح
دو موج فوق یکدیگر اشاره بحضرت ابابکر و حضرت
عمر است که هریک در لطمه بحر نبوت موجی فوق
موج بودند من فوقه سحاب اشاره بحضرت عثمان است
که بنی امیه بود معاویه و یزید و مروان و آل مروان نیز داخل

در ظلمت این سحاب میباشند که ایشان همچون سحاب
متراکم بحر دعوت محمدیه و ولایت علویه را در صورت ظاهر
تیره و تار کردند موجین فساد ابابکر و عمر بحر نبوت را متلاطم
نموده سحاب متراکم حضرت عثمان و عشایر بنی امیه ایشان را
مزید علت شده ظلمت افزای وادی اسلام و ایمان شدند
فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم

بدانکه خدا تعالی راز دو جهانی را از رسول عقل محمد مخفی و مستور
نداشت آنچه ممکن الرؤیة بود باو نمود و آنچه یکه بعید الوقوع
بود ستراً و علانیة بآنحضرت فرمود در قرآن بعضی رموز

مخفیه دارد که عقول قاصرا از ادراک است فهم آنها اختصاص
بحضرت رسول و خلیفه حقیقی آنجناب دارد و بعض دیگر را
طوری بیان فرموده که بعد از وقوع آن امر محتوم ادراکش را
مقدور است که آن مقدمه وقوع یافته را با آیات تطبیق
نموده در صحت کلام الهی که از مصدر جلال و جبروت عز
نزول یافته است بمقام حق الیقین وصول یابند ولکن حق
و باطل چنان امتزاج یافته که شخص از توضیح و تصریح حجابات
زده میشود ولی الحکم ولا یخافون لومة لائم و مصداق لا حیاء
فی الدین آنچه دانسته و فهمیده میشود از آیات مبارکه حتی
المقدور رموز آنرا در این صفحه و اوراق مینگارد و از
قدح و رد هیچکس اندیشه نخواهد داشت قال الله تعالی

ویوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت
مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا
خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جائنی و
کان الشیطان للانسان خذولا وقال الرسول
یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا
وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین و
کفی بربک هادیا ونصیرا ماحصل معنی چنانست
روزی خواهد شد که ظالم سرانگشت ندامت بدندان میگزد
و میگوید کاش من با رسول راهی فرا میگرفتم و متابعت
هوای نفس نمیکردم ای وای بر من کاش نمیگرفتم
فلان شخص را دوست و صدیق بتحقیق گمراه کرد مرا از

ذکر بعد از انکه آمد بسوی من و بوده است شیطان
انسان از اگمراه کننده و گفت رسول ای پروردگار من
بدرستی قوم من گرفتند این قرآن را مهجور خداتعالی
میفرماید همین طور مقرر داشتیم برای هر پیغمبری دشمنی از
مجرمین امت خود یعنی این مخالفت قوم اختصاص بشخص شما
نداشت بلکه هر پیغمبری از اصحاب و اتباع او دشمنی از زیان
کاران بوده است کافی است پروردگار تو از خشیت
نمایندگی و یاری کردن رمز آیات مبارکات آنست
که حضرت ابابکر را وقتی که زمان ارتحال فرارسید انگشت
افسوس بدندان گزیده میگوید کاش موافقت راه
ولایت را از رسول فرا میگرفتم کاش حضرت عمر را

دوست و وزیر خود قرار نمیدادم که مرا از ذکر یعنی علی
صاحب ولایت مطلقه گمراه نمود بعد از آنی که ذکر آمد
بسوی من و مطالبه حق خود فرمود واز قدیم الایام
بوده است شیطان مر انسان را گمراه کننده در این مورد
شیطان کنایه از حضرت عمر خواهد بود چونکه حضرت
رسالت واقف باین تقدیر گردید گفت ای پروردگار من
بدرستی قوم من این قرآن ناطق را که عبارت از
شخص ولایت است از حق خود ممنوع و مهجور داشتند
خداوند میفرماید این امر اختصاص بشخص شما منفرد اند نه بهست
هر پیغمبر را عدوی از مجرمین امت او قرار داده ایم شما را
نمایندگی و یاری پروردگار کافی است چون این اوراق را

بجوانید زنهار بگوشید که ایشان در بیعت الرضوان چه کشیدند و
در فلان غزوه چه کردند بی فتوتی و ناسپاسی و حسابرتی
که بعد از حضرت رسول نسبت بآل اطهار ظهور یافت
از غصب خلافت و ضبط فدک و تکذیب اهل البیت
در شهادت متقدمه مالکیت فدک و غیره حسنات
آنها بدل بسیئات شد چنانکه میفرماید وقدمنا
الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا
و در مورد دیگر میفرماید ان الله یامرکم بالعدل
والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء
والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون واوفوا بعهد الله
اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها

وقد جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون
ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا
تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون امة هی
اربی من امة انما یبلوکم الله به ولیبینن لکم
یوم القیمة ما کنتم فیه تختلفون ولو شاء الله
لجعلکم امة واحدة ولکن یضل من یشاء ویهدی
من یشاء ولتسئلن عما کنتم تعملون این همه
شروطی که در این آیات فرموده و دستور العمل داده اند
مؤمن تارک هیچیک از آنها نباید بشود ولکن ایشان
بعد از رحلت رسول خدا نقض غزل نموده آنچه رشته
بودند از حسن کفایت پنبه کردند برگردیدند بصورت

اول و همچنین نباید گفت که بیعت با رسول موجب
بقای بیعت میباشد ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن
نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما
عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما دو نکته
آشکارا در این آیات مبارکات ظاهر است اول اینکه
فرموده است ید الله فوق ایدیهم ید الله بدون تردید
علی بن ابیطالب است که فوق ایادی دیگران است
ذوق سلیم میفهمد که شرط صحت این بیعت موافقت
ومتابعت علی است ثانی اینکه از کلمه فمن نکث فانما
ینکث علی نفسه در این بیعت نکث وقوع خواهد یافت

طایفه نکث وجماعتی وفای بیعت خواهند نمود این بیعت
مبایعه مستقیمه نمیشود محقق میگردد که در آیه بعد که میفرماید
لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت
الشجرة فعلم ما فی قلوبهم فانزل الله سکینته
علیهم واثابهم فتحا قریبا در این آیات سه
نکته موجود است اول از کلمه فعلم ما فی قلوبهم اشاره
بهمان ودیعه نور ولایت است که در آیه انا عرضنا
الامانة علی السموات والارض سابقا مذکور شد
شرط عمده مؤمن همین است که ملتفت ما فی قلبه باشد
نور ولایت علی عالی را در قلب خودش آشکارا
مشاهده نماید ثانی اینکه در آیه ان الذین یبایعونک

انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم ید الله عبارت

از شخص مظهر العجائب علی بن ابیطالب است که ولایت آن

جناب مسلمین را بمقام رفیعه مؤمنین میرساند در این

صورت ید الله فوق ایدیهم شرط است ثالث

اینکه در این بیعت نقض و نکث واقع نشود با این شرایط

لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت

الشجره صدق هم میرساند والا شرط مفقود و مانع

موجود است

بدانکه فتنه حضرت ابابکر هرگاه در زمان زندگانی جناب

رسول خدا واقع میشد همچنانکه سامری مخاطب شد

بخطاب فاذهب فان لك فی الحیوة ان تقول

لا مساس و ان لك موعدا لن تخلفه حضرت

رسول هم اشان را بهمین خطاب مخاطب میفرمودند

در معرفت نور محمد و علی صلوة الله علیهما و آلهما

در کلام مجید وارد است وکذلك نری ابراهیم

ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین

خداتعالی نور ولایت علی بن ابیطالب را که عبارت از

ملکوت السموات والارض است بحضرت ابراهیم نمود

وبشرافت ومناقب وعلو شان آن ذات بی نظیر
واقف فرمود ومحل ظهور آن نور پاک را در موقعی که
اکنون در مکه مطاف اهل اسلام وایمان است نمود آ
کرد وفورا حضرت ابراهیم دور آن زمین چهار دیوار کشید
وآن محل مبارک را مطاف وپناه خود واولاد طاهرین
قرار داد از بعثت خاتم پیغمبران که مقارن ظهور نور
ولایت مطلقه بود وقت شد قصه حضرت ابابکر
وپنهان شدن در غار او را با حضرت رسول معلوم
فرمود ابابکر را تا لای گوساله سامری دید هر موزا او را
طاغوت نامید لفظ طاغوت از طغی وطغیان ماخوذ است
که بمعنی گاوست و غار را نیز غار الثور نام گذاشت

خداتعالی

خداتعالی در کلام مجید هر کجا اسم طاغوت بیان میفرماید اشاره
بحضرت ابابکر است چنانچه بالصراحه بحضرت رسول
میفرماید الم تر الی الذین یزعمون انهم امنوا بما
انزل علیک وما انزل من قبلک یریدون ان
یتحاکموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به
ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا
ماحصل معنی آنکه آیا نظر نمی افکنی بسوی اشخاصی که گمان
میکنند باینکه ایمان آورده اند آنچه را که بتو نازل شده
وآنچیزی را که نازل شده قبل از تو بانبیای سابق
اراده خواهند نمود محاکمه بطاغوت بیاورند واو را والی
وحکمران قرار بدهند وتحقیق امر کرده شده اند

بکفران طاغوت و بمخالفت طاغوت وا اراده میکنند
شیطان گمراه کردن ایشان از گمراهی دور و دراز و گمراهی
منفصل و مشروح محقق میشود بدون فاصله هر انکه بمنبر
رسول خدا برجهد بحکم طاغوت همان است و شیطان
دراین مورد حضرت عمر است که جبت همان است
اشخاصی که جبت و طاغوت را عبارت از دو بت
دانسته اند که در زمان سابق بوده است یا نفهمیده اند
یا اینکه تجاهل کرده اند هیچ بت پرستی معبود خود را
اسم کریه و بد نمیگذارد طاغوت یعنی کاو جبت در
لغة بمعنی فال گوی و کاهن و جادوگر و شخصی که نیکوئی در
ان نیست او را هم جبت میگویند و هیچیک از این معانی

وصف جماد نیست و هیچ عاقلی تحکیم بطاغوت نمیکند
بلکه جبت و طاغوت دو بت ذیروح اند نه دو جماد
بیروح و همانا ابابکر و عمر ند

در مورد دیگر فرموده الم تر الی الذین یزکون
انفسهم بل الله یزکی من یشآء ولا یظلمون فتیلا
انظر کیف یفترون علی الله الکذب وکفی به اثما
مبینا الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب
یؤمنون بالجبت والطاغوت ویقولون للذین
کفروا هؤلاء اهدی من الذین امنوا سبیلا

اولئک الذین لعنهم الله ومن یلعن الله فلن تجد
نصیرا ام لهم نصیب من الملک فاذا لا یأتون
الناس نقیرا مفهوم معنی آیات این است که آیا
نظر نمی کنی بسوی آنهائیکه بصورت ظاهر تزکیه نفوس
خود را وانمود میکنند اینها تزکیه نیست بلکه خداتعالی
تزکیه میفرماید کسی را که بخواهد وظلم وارد نمی آورد بقدر چوب
باریکی که درمیان هسته خرماست نظر کن چگونه افتری
ودروغ نسبت بخداتعالی میدهند این کلمه اشاره به
آن وقتی است که جمعی از تزاهدین اصحاب در منع خلافت
ظاهری امیرالمؤمنین شهادت دادند که از رسول
خدا شنیدیم که فرمود انا اهل البیت اختار الله

لنا الآخرة علی الدنیا وان الله لا یجمع لنا اهل
البیت النبوة والخلافة ودر منع فدک از فاطمه
شهادت دادند که حضرت رسول فرمود نحن معاشر
الانبیاء لا نورث والحاصل میفرماید آیا نظر نمی
افکنی بسوی اشخاصی که نصیب از کتاب دارند و
بحسب ظاهر ایمان آورده اند وست تولی بدامان
جبت وطاغوت زده مبایعت ومتابعت کرده اند
واین اشخاصی که میگویند بجماعتی که ۲ جبت وطاغوت نماینده
تراند از اشخاصی که ایمان آورده طریق ولایت را که
عبارت از شیعه آل محمد ۳ است واین اشخاص از
جماعتی هستند که خداتعالی بانها لعنت کرده است

۲ جبت وطاغوت مقصود دو مرد دو بتان است که

وکسی راکه خدا لعنت کند بجهة او یاوری و ناصری یافت
نمیشود یا از برای آن اشخاصی که خلق را بجبت و طاغوت
دعوت و دلالت میکنند نصیبی از ملک در این هنگام
مردم تا بهنا نقیری نخواهند داد دین و ایمان از دست داده
جیب و دامن خالی از مال از برای ایشان باقی مانده است مصداق
شامل حال عبدالرحمن ابن عوف شد بخلافت عثمان صحه
گذاشت پس تر فاغرینا بینهم العداوة و
البغضاء ظاهر گردید

و همچنین میفرماید یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا
ان امنا بالله وما انزل الینا وما انزل من قبل

وان اکثرکم فاسقون و از عقب این آیه بلا فاصله
میفرماید قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة
عند الله من لعنه الله وغضب علیه وجعل
منهم القردة والخنازیر وعبد الطاغوت اولئک
شر مکانا واضل عن سواء السبیل واذا
جاؤکم قالوا امنا وقد دخلوا بالکفر وهم
قد خرجوا به والله اعلم بما کانوا یکتمون و
تری کثیرا منهم یسارعون فی الاثم والعدوان
واکلهم السحت لبئس ما کانوا یعملون حاصل
معنی آیات این است بگو ای محمد باهل کتاب یعنی طایفه
یهود و نصاری آیا میخواهید شما را آگاهی بدهم کسی را

که بدتر و شریر تر از شماست هنگام بازگشت بسوی خدا
انکسی است که خدا اورا لعنت کرده است و غضب
فرموده است براو وگردانیده است صورت بوزینه
آنهارا بصورت میمون و خوک و پیروان و تابعان
طاغوت که عبارت از حضرت ابابکر است این جماعت
از شما اشر اند در رتبه و مکان و از شما گمراه تر اند
این جماعت وقتیکه با شما ملاقات میکنند میگویند
ایمان آورده ایم و بتحقیق ایشان داخل در کفر شده اند
و هم بکافری رحلت نموده از دنیا خارج میشوند و
خدا تعالی عالم تر است بانچیزیکه ایشان مخفی و مستور میدارند
و می بینی بسیاری از آنهارا که سرعت میکنند و

عجله مینمایند در کارهای بد و عداوت میورزند با
مؤمنین و اکل آنها ربا است یعنی سود میخورند
و بد است هر کاری که مرتکب میشوند و معمول میدارند

در مورد دیگر میفرماید واذ قلنا لك ان ربك
احاط بالناس وما جعلنا الرؤيا التي اريناك
الا فتنة للناس والشجرة الملعونة في القران
ونخوفهم فما يزيدهم الا طغيانا كبيرا
حضرت رسول خدا در عالم سیر و مکاشفه معاینه
دید که میمون و کراز متوالی یکدیگر صعود بمنبر آنحضرت

مینمایند وقتیکه بخود آمدند مشوش و ملول شد فوراً این آیات
غر نزول یافت که معنی این است زمانیکه گفتیم پروردگار
تو احاطه بخلق دارد و نگردانیدیم این خواب را که بتو
نمودیم مگر بجهة آزمایش خلق و شجره ملعونه در قرآن
که عبارت از بنی امیه هستند بیم دادیم آنها را پس
چیزی آنها نیفزود مگر طغیان بزرگ و شرح این طغیان
از شجره ملعونه که اول آنها حضرت عثمان و ثانی آنها
معاویه و تالی آن غدار یزید و مروان و مروانیان اند
مفصلاً در کتب مسطور است داستانیست که در هر
سربازاری هست از این آیات ظاهر میگردد که
بعد از رحلت خاتم انبیا غیر از علی مرتضی که خلیفه

منصوص

منصوص و وصی مخصوص و برادر آن جناب است هر که
پای خود بمنبر محمدی گذاشت در عداد قرده و خنازیر است
مباد کس که در این نکته شک و ریب کنند همین
بود که شاه ولایت پناه وقتیکه بخلافت ظاهری
متمکن شد از مدینه بکوفه هجرت فرمود که صعود بمنبر
حضرت رسول نفرماید ولکن معاویه منبر حضرت
رسول را بشام حمل نمود که روءیای آنحضرت صادق شده
قرده و خنازیر یکان یکان بمنبر جهند مثل دیو تخت
سلیمان عالم امکان قرار گیرند

در حق اشخاصی که از مبایعت و متابعت طاغوت

اجتناب نموده اند میفرماید والذین اجتنبوا

الطاغوت ان یعبدوها وانابوا الی الله لهم

البشری فبشر عبادی الذین یستمعون القول

فیتبعون احسنه اولئک هدیهم الله و

اولئک هم اولوا الالباب معنی انچنان است

جماعتی که اجتناب از طاغوت نمودند بانکه اورا

متابعت ومعابدت نمایند وبازگشت نمودند بسوی

خدا ازبرای آنهاست بشارتها وبشارت بن بندگان

مراکه استماع قول نمودند یعنی کلمات مدعیان خلافت را

شنیدند پس متابعت نمودند باحسن آنهاکه علی بن

ابیطالب خواهد بود ایشان هستند ازآنهاییکه نمایندکی

وهدایت فرموده است آنهارا خداو ایشان هستند

صاحبان لب ومغز

درآیه غار میفرماید ثانی اثنین اذهما فی الغار اذ

یقول لصاحبه لاتحزن ان الله معنا فانزل

الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها

اهل سنت ازاین استدلال میکنند بعلو مرتبه

وشان حضرت ابابکر مصاحب حضرت رسول بود

ورسول خدا باو تسلیه داده است که محزون مباش

خداتعالی باماست اگراندک تامل نمایند این آیه اورا

نعم قدح معظمی خواهد بود اولا مصاحبت با رسول خدا در غار امتیاز نمیشود حضرت یوسف با مقصرین و محبوسین که با او در حبس بودند فرمودند یا صاحبی السجن هر که پهلوی شخص حاضر باشد عرب او را صاحب میگویند نهی فرمودن حضرت رسول ابابکر را دلیل اضطراب و خوف ابابکر بوده است و حال انکه در وصف اولیا فرموده است

الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون بحکم صریح این آیه حضرت ابابکر از زمره اولیا محسوب نخواهد بود دیگر انکه نزول سکینه و تایید جنود الم تروها ضمیر راجع بشخص رسالت منفرد است هیچیک بحضرت ابابکر مدخلیت ندارد نزول سکینه

مخصوص انبیا و مومنین است کلمهٔ ثانی اثنین اذ هما فی الغار اشاره بمغایرت حضرت ابابکر است با حضرت رسول از این لفظ اثبات ثانویت و ضدیت اشاره میکند این مطلب منظومه توضیح امر مینماید

سنیان کاندر عداوت ذوفن اند ‌ ‌ عنکبوت آسا بخود بر می تنند

زین سبب بوبکر را دارند دوست ‌ ‌ ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست

هست این نص عنا دان دغل ‌ ‌ که بیان فرموده حق عز و جل

ثانویت ضد شیء است العمو ‌ ‌ ضد اگر نبود تو او را ایک بگو

با محمد هر که او ثانی بود ‌ ‌ مورد شش انجا که سبدانی بود

چون علی را نفس احمد

خواند حق لاجرم برده است از عالم سبق
قل تعالوا ندع ابنا را بخوان نفس احمد شاه
مردان را بدان گر تو خود بینی خود را گم کنی
قطره هستی و خود را یم کنی باورت گردد که
احمد با احمد چون علی با احمد است او متحد
این یکی مصباح اند و مشکوة و زجاج می پذیر از من
تو بی جنگ و لجاج اجنبی را تا یکی داخل کنی
بیدلی را چند اهل دل کنی آشیانه جعد و بلبل خود
جدا است گوهر از هامون طلب کردن خطاست
گر گهر خواهی بدریا روی کن ترک این تلبیس و
گفتگوی کن

از جمله قبایح و رذایل اعمال حضرت عمر است که روایت
نموده است مسلم در صحیح و حمیدی در جمع بین الصحیحین
که رسول خدا در ایام نقاهت فرمود ایتونی بدوات
وقلم وبيضاء اكتب لكم كتابا لن تضلوا بعدي
فقال عمر حسبنا كتاب الله ان نبيكم ليهجر
فاختلف الحاضرون وقال بعضهم القول ما
قاله النبي وقال الآخرون القول ما قال عمر
فاكثر بينهم الغلط والاختلاف فنظر النبي والبيت
اليهم نظر المغضب وقال لهم قوموا عني فلا
ينبغي عند التنازع فخرجوا من عنده وكان
ابن عباس اذا ذكر هذا الحديث يبكي حتى

تبل د موعه الحصی الی اخره   ابن ابی الحدید
درچندین موضع از ابن عباس روایت نموده
که عمر بمن گفت پیغمبر خواست خلافت علی را
تصریح کند درحینی که فرمود ایتونی بدوات و
وقلم وبیضاء من مانع شدم خدا تعالی درقرآن
قبل از وقت آگاهی از این امر داده است

ن   والقلم وما یسطرون   ما انت بنعمة
ربك بمجنون   وان لك لاجرا غیر ممنون
وانك لعلی خلق عظیم   فستبصر ویبصرون
بایکم المفتون   ان ربك هو اعلم بمن ضل
عن سبیله وهو اعلم بالمهتدین   مختصر

معنی آنست که میفرماید دوات وقلم وچیزی که
باو نوشته میشود یعنی کاغذ دراین سوره نون بمعنی
دوات است اشخاصی که کلمه ن را میگویند از
اسامی پیغمبر است حرف سنجیده است این کلمه
اشاره است که پیغمبر میفرماید ایتونی بدوات وقلم
وبیضاء   ما انت بنعمة ربك بمجنون درمقابل
حرف عمر است که گفت حسبنا کتاب الله ان
نبیکم لیهجر وبروایتی ان نبیکم لیهذوا نعمت رب
یکی از القاب علی علیه السلام است یعنی نیستی تو بجهة نوشتن
تعیین خلافت بنعمت پروردگارت دیوانه ومجنون و
بدرستی که از برای تو اجری است منت گذاشته نشده

بدرستی تو در خلقت عظیمی متمکنی که هذیان وجنون را
راهی بحضرت تو نیست رود است تو بدانی وانها یکه
نسبت جنون و هذیان بتو میدهند هم بدانند که کدام
یک از شما مفتون وجن زده و مجنون هستید بدرستی
پروردکار تو اعلم است باحوال شخصی که کمراه شده است
از صراط المستقیم ولایت مطلقه و پروردکار تو اعلم است
بهدایت کنندکان طریق حق

میفرماید الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب
یشترون الضلالة ویریدون ان تضلوا السبیل

والله اعلم باعدائکم وکفی بالله ولیا وکفی بالله
نصیرا من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه
ویقولون سمعنا وعصینا واسمع غیر مسمع و
راعنا لیا بالسنتهم وطعنا فی الدین ولو انهم
قالوا سمعنا واطعنا واسمع وانظرنا لکان
خیرا لهم واقوم ولکن لعنهم الله بکفرهم فلا
یؤمنون الا قلیلا شخصی از ادبا کفت کلمه هادوا
در این آیه عبارت از یهود است اکر از هدایت بود میباید
هدوا فرموده باشد جواب کفتم چونکه بعد از این کلمه
فرموده است یحرفون الکلم عن مواضعه شاید این لفظ
راهم تحریف نموده هدوا را هادوا ثبت وضبط کرده

باشند دیگر اینکه قرآن‌ها در دست جماعت
یهود نبود که تحریف کلم از مواضع بکنند هرگاه
تحریف کلم از مواضع عبارت از اغتشاش امر صلاة
باشد باز هم باختیار یهود نبوده است هر که را
بخواهند خلیفهٔ پیغمبر قرار بدهند چنانچه تحریف کلم
عبارت از تغییر و تبدیل توریة باشد نسخهٔ توریة منحصر
بیهود حول و حوش مدینه نبوده است که او را آنها بنوانند
تحریف نمایند چندین هزار نسخه در اطراف و اکناف
عالم بود کجا مقدور بود مجموع نسخ را حاضر نموده تغییر
و تبدیل در عبارت بدهند و همچنین کلمهٔ یریدون ان
تضلوا السبیل توضیح میکند که ایشان از مسلمین خواهند

بود یهود از قدیم الایام بسبب انکار نبوت حضرت
عیسی در ضلالت بوده‌اند در اختصاص این آیات
به بعضی از مسلمین آیهٔ الأعراب اشد کفرا و نفاقا
شاهد عادلیست دلیل دیگر آنکه سابق و لاحق
این آیات جمیعا خطاب بمسلمانان و احکام شریعت
اسلام است چگونه این یک کلمهٔ معترضه بمیان
آمده در حق یهود خواهد بود اهل بصیرت از سیاق
کلام فوراً استنباط خواهند نمود که مطلقا کلمهٔ مراد
جماعت یهود نخواهد بود و عبارت از منافقین اهل
اسلام است که بظاهر خلق را هدایت و راهنمائی
میکردند والحاصل معنی آنست آیا نظر نمی افکنی

بسوی اشخاصی که ایشانرا نصیبی از کتاب هست یعنی به
صورت ظاهر دعوت اسلام را پذیرفته اند مشتری
ضلالت میشوند و اراده گم کردن راه مینمایند خدا تعالی
میداند دشمنان شما را و کفایت کننده است در حالتی
که ولی و ناصر است از اشخاصی که خلق را باسلام دعوت
و هدایت مینمودند اراده خواهند نمود که تحریف کلم
از مواضع بکنند این عبارت یا اشاره بتحریف
آیات است که از ترتیب نازل شده خارج کرده در هم
و برهم ثبت و ضبط میکنند که تصریح در خلافت
شاه ولایت بسهولت مقدور و میسور نشود یا اینکه مقصود
از این کلمه حق را از مرکز خارج کردن باشد و این هر دو

صورت

صورت وقوع یافته است و خواهند گفت شنیدیم
و عاصی شدیم و بگوش خود شنیدیم ولی نپذیرفتیم
سفاهت و بیخردی و اهمال و مسامحه در تفهیم و تعقل مطلب
شد با زبان و طعنه زدن در دین و اگر ایشان از رفقای
خود میگفتند شنیدیم و اطاعت کردیم و تعقل نمودیم
هر آینه مصلحت آنها بود و لکن خدا تعالی لعنت کرده است
ایشانرا بواسطه کفر و بیزاری از اولیا و مؤمن نمیشوند
مگر قلیلی از آنها

در سوره دیگر میفرماید یا ایها الرسول لا یحزنك

الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا امنا
بافواههم ولم تؤمن قلوبهم ومن الذین هادوا
سماعون للکذب سماعون لقوم اخرین لم
یاتوک یحرفون الکلم من بعد مواضعه یقولون
ان اوتیتم هذا فخذوه وان لم توتوه فاحذروا
ومن یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا
اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم لهم
فی الدنیا خزی ولهم فی الاخرة عذاب عظیم
صدر این ایات اشاره بمنافقین امت پیغمبر و ذیل ایات
اشاره بجماعت یهود است که ایشان هم ارند و امر
تحریف کلم از مواضع نمودند وسامری ایجای هارون

اختیار کردند واختصاص این ایات ذیل از آیه بعد
معلوم میشود که فرموده وکیف یحکمونک و
عندهم التوریة فیها حکم الله ثم یتولون من بعد
ذلک وما اولئک بالمؤمنین اهل التسنن محض اثبات
حقانیت اباطیلی چند معتقد آنند هر کس بشرف صحبت
حضرت رسول مشرف شد ولفظا ایمان آورد از هر
عیب ونقص مبرا است وملتفت نشده اند

هرکه را روی بهبود نبود — دیدن روی نبی سود نبود

خدا تعالی در این تصریح فرموده است یا ایها
الرسول ولا یحزنک الذین یسارعون
فی الکفر من الذین قالوا امنا بافواههم

ولم تؤمن قلوبهم محقق شد کفر و ایمان هیچک با
اعتبار لفظی ندارد اعتقاد قلب را ستلزم ست اقوال
خلایق را در پیشگاه عظمت و جلال خدا تعالی اعتباری
نخواهد بود ما برون ننگریم و قال را ما درون را
بنگریم و حال را ناظر قلبیم اگر خاضع بود
گرچه گفت قول نا خاشع بود

در قدح بعضی از زوجات که امهات مؤمنین
بودند در قرآن حضرت رسول را امر نمود است حضر
فرمود قد کان لکم آیة فی فئتین التقتا فئة

تقاتل فی سبیل الله واخری کافرة یرونهم
مثلیهم رای العین والله یؤید بنصره من یشاء
ان فی ذلك لعبرة لأولی الأبصار زین للناس
حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة
من الذهب والفضة والخیل المسومة والأنعام
والحرث ذلك متاع الحیوة الدنیا والله عنده
حسن المآب حاصل معنی آنست میفرماید تحقیق بود
از برای شما حجة و علامت بیّن و آشکار در دو گروه که باید
یکدیگر را ملاقات نموده گروهی از آنها قتال میکنند در راه
خدا و گروه دیگر کافرة هستند ظاهرا این دو گروه هردو
همدیگر را متفق در اسلام می پندارند و حال آنکه یکی از این

دوکروه کافراست که درآئین اسلام جلوه کرشده
بعضی ازکلمه یرونهم مثلیهم اینطور فهمیده اندکه یکی از
این دوجماعت که مساوی طرف مقابل بوده است درعدد
وحال اینکه در فزونی عدد ضعفین باید فرموده باشد
مثلیت در طبایع کفته میشود وضعف دراعداد وکفل
دراوزان اگر دراین آیه مقصود اضافه عدد بود ضعف
میفرمود وهمچنین ذهن سلیم استدراک مینماید
که امیرالجیش فئة کافرة زن خواهد بود واین زن حضرت
عایشه است فئة تقاتل فی سبیل الله خیل وحشم
سرور غالب علی بن ابیطالب است که درآن غزوه
بشرف والله یؤید بنصره من یشاء مشرف شد
آیه

آیه زین للناس حب الشهوات من النساء توضیح مطلب
مینماید خلایق باقتضای حالت خودشان که حب شهوات
من النساء دارند تصور مینمایند که همراهی نمودن با حضرت
عایشه مرضی خاطر حضرت رسول است در این مسئله قیاس
بنفس نموده اند معانی مابقی آیات مقصود ما نیست حضرت
رسول عایشه را ازمعارضه ومجادله غزوه جمل تحذیر فرمود
واز بانگ کلاب حوئب خبرداد واورا حمیرا لقب داد بملاحظه
اینکه زمین را ازخون امت کلگون خواهد نمود اشخاصی که از
جهال شمرده میشوند ازلفظ حمیرا استنباط چهره کلگون
عایشه وتعشق حضرت رسالت را با و نموده اند زعشق
ناصبوری هزار فرسنک است حضرت مدینه علم از

این لقب چه مقصود داشت و جهال چه فهمیدند از اصبغ بن
نباته مرویست که فرمود من در روز حرب جمل در خدمت
امیرالمؤمنین بودم که شخصی خدمت آنحضرت عرض کرد
که اصحاب جمل خدا را تسبیح و تهلیل میکنند ما نیز میکنیم
ایشان نماز میگذارند ما نیز از نماز گذارانیم پس از
برای چه باید با ایشان قتال کنیم آنحضرت فرمود بخبری
که خدا تعالی در قرآن نازل کرده است عرض کرد که من نمیدانم
آن خبر را که خدا تعالی نازل کرده است در قرآن بمن بنمائی
حضرت فرمود در سوره بقره میفرماید تلک الرسل
فضلنا بعضهم علی بعض و منهم من کلم الله ورفع
بعضهم درجات وآتینا عیسی بن مریم البینات

وایدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذین
من بعدهم ما جائتهم البینات ولکن اختلفوا
فمنهم من آمن ومنهم من کفر ولو شاء الله ما اقتتلوا
ولکن الله یفعل ما یرید پس ما ئیم اشخاصی که ایمان
آورده ایم وایشانند اشخاصی که کافر شدند اصل عبارت
این است فنحن الذین آمنوا وهم الذین کفروا
فقال الرجل کفر القوم ورب الکعبة ثم حمل فقاتل
حتی قتل

در سوره تحریم که بالصراحه در حق دو نفر از زوجات
رسول خدا نازل شده و آن دو نفر حضرت عایشه

وحضرت حفصه است میفرماید یا ایها النبی لم
تحرم ما احل الله لك تبتغی مرضات ازواجك
والله غفور رحیم قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم
والله مولیکم وهو العلیم الحکیم واذ اسر النبی الی
بعض ازواجه حدیثا فلما نبات به واظهره الله
علیه عرف بعضه واعرض عن بعض فلما نباها
به قالت من انباك هذا قال نبانی العلیم الخبیر
ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما وان تظاهرا
علیه فان الله هو مولیه وجبریل وصالح
المؤمنین والملائکه بعد ذلك ظهیر اعسی
ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن

مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات
سائحات ثیبات وابکارا در آخر سوره تحریم حق تعالی
بجهه ایشان مثل زده است بزوجه نوح ولوط وفرعون
میفرماید ضرب الله مثلا للذین کفروا امرءة
نوح وامرءة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا
صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله
شیئا وقیل ادخلا النار مع الداخلین وضرب الله
مثلا للذین امنوا امرءة فرعون اذ قالت رب ابن
لی عندك بیتا فی الجنة ونجنی من فرعون وعمله
ونجنی من القوم الظالمین ومریم ابنت عمران
التی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا و

وصدقت بکلمات ربها وکتبه وکانت من القانتین [illegible]

در این سوره نکات عدیده موجود است که از کشف بعضی

اولا بوضوح پیوست هرکه ستر رسول خدا را آشکار نماید

غیرت الله تعالی او را ضرب المثل عالمیان فرموده

نزول آیات بینات باطن آنها را آشکار مینماید ثانیا

ولایت و محافظت آنحضرت را ابتدا بذات خود مقرر

داشت و جبرئیل عقل را که عبارت از باطن محمد است

و صالح المؤمنین را که اشاره بعلی بن ابیطالب است

مرادف ذات خود فرموده و بعد از آنها مظاهرت

ملائکه را با آنها منضم نمود ثالثا بخارج کردن عایشه

وحفصه را در آخرت از عداد زوجات پیغمبر

اشاره کرد و تبدیل شدن این دو نفر بدو نفر زوجه علیحده

که متصف بصفات مسلمات مؤمنات و قانتات و

تائبات و عابدات و سائحات که ثیبه و ابکارند

تصریح نمود و از این تبدیل مبرهن شد که این دو نفر

فاقد اوصاف مذکوره بوده‌اند که تبدیل خواهند شد

بدو نفر زوجه دیگر که متصف باین صفات مستحسنه باشند

چنانچه دارای این صفات بودند احتیاج تبدیل

نداشتند خودشان متصف بهذه الصفات و حاضر

بودند رابعا محقق میشود که این دو نفر یکی باکره

و دیگری ثیبه بوده است خامسا مثل زدن خدا تعالی

در ذیل احوال این دو نفر واضح شد که بودن آنها

در جهت رسالت حضرت رسول مشابهت دارد زیرا زوجه
حضرت نوح و حضرت لوط که با شوهران خود خیانت
کردند و مخاطب بخطاب ادخلا النار مع الداخلین
شدند و این دو نفر هم بهمین خطاب مخاطب
میشوند سادسا از بیان احوال حضرت مریم و آسیه
زوجه فرعون در تلو این آیات اشاره باین امر است
که این دو نفر مبدل منه از آن دو نفر میباشند
همچنانکه آنها از ازواج یکی ثیبه و دیگری باکره بود
این دو نفر هم یکی ثیبه و دیگری باکره است سابعا
ذهن سلیم و سلیقه مستقیم اولوا الالباب بطور قطع
و یقین میداند که ملاقات مریم با روح القدس و

حمل برداشتن او از یمن انفاس روح القدس
ظهور نور محمد است بحضرت مریم عیسی فرزند روحانی
محمد است مادرش در آخرت عوض حضرت عائشه
و آسیه عوض حضرت حفصه خواهند بود این است
معنی آیه مبارکه عسی ربه ان طلقکن ان یبدله
ازواجا خیرا منکن الی آخر

و در مورد دیگر در سوره نجم میفرماید وقوم
نوح من قبل انهم کانوا اظلم واطغی والمؤتفکة

اهوی فغشیها ما غشی فبای آلاء ربک تتماری
هذا نذیر من النذر الاولی ازفة الآزفة
لیس لها من دون الله کاشفة افمن هذا الحدیث
تعجبون وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون
مجموع این آیات تعریض بحضرت عایشه واخبار از
از وقوع غزوه جمل است ماحصل معنی آنست قوم
نوح از زمان قبل بودند بسیار ظلم کننده وطاغی
ولکن این زن تهمت زده شده حالیه از قوم نوح
شدید العمل تر واهوی است زیراکه قوم نوح مرتکب
قتال وسفک دماء نشدند این زن مؤتفکه که حضرت
رسول بواسطه اطلاع بامر غزوه جمل که محض عناد با آل

محمد زمین را از خون امت آنحضرت گلگون خواهد نمود ایشان را
حمیرا لقب داده بودند پس تهدید وکینه دیرینه
آورد آن زن زیراکه آشکارا نمود مخالفت را پس
بکدام یک از نعمتهای پروردگار تو منکر گردید این
امر هولناک سهمگین از قبیل کارهای سابقین است
عجله وشتاب نمود این زن شتاب کننده
نیست بجهة تمیز دادن حقانیت وبطلان عمل این زن
غیر از خدا کشف کننده آیا از این خبر تعجب نموده
میخندند وگریه نمیکنند که شماها رنج کشیدگانید
این زن مؤتفکه یعنی تهمت زده شده اشاره بحضرت
عایشه است که بواسطه کینه دیرینه که با صدیقه طاهره

داشت و همچنین بواسطه بغض و عنادی که باشباه
اولیا میورزید وقتیکه شنید خلافت بحضرت اسد الله
الغالب استقرار یافت این ضعیفه مؤتفکه که تفصیل
افک ایشان در کتب تواریخ و اخبار مسطور است
ضبط خویش نموده منتظر الوقت بود طلحه و زبیر
بواسطه مقبول نشدن مدعیات نفسانیه آنها در حضرت
خلافت اقدام بحلافت نموده رنجیده خاطر از مدینه
عزیمت مکه معظمه را مصمم شدند در عرض راه بحضرت
عایشه همدوش شد اورا با خیالات خود موافق دیده
یکمرتبه رایت نقض و نکث بیعت برافراشتند بجانب
بصره روان شدند نعم [illegible] ترسم نرسی بکعبه ای

اعرابی این ره که تو میروی بترکستان است بانگ
کلاب حوئب و سایر اطوار نالایق ایشان در تواریخ
مسطور است حاجت تکرار نخواهد بود این زن تهمت
زده شده از امهات مؤمنین بود در انظار خلایق
بمصداق زین للناس حب الشهوات من النساء
احترام و اعتبار فوق العاده داشت طلحه و زبیر هم
از اصحاب رسول خدا بودند وقتیکه در حزب حضرت
عایشه منسلک شدند مزید عقاید عوام الناس شد
بعبارت اخری اباطیلی چند در لباس حقانیت جلوه
گر شدند در این صورت کشف کننده بطلان ایشان را
جز خدا تعالی کس نتواند نمود چنانکه فرموده است للیس لها

من دون الله كاشفة صدق الله ورسوله العلي
از مفسرین مطلقا ملتفت نشده اند که این آیات
وصف الحال کیست کلمه ازفه الآزفه را بمعنی رستخیز
که یکی از جمله معانی آزفه تفسیر نموده اند وحال انکه
صدر وذیل این آیات ابدا دلالت بامر رستخیز ومحشر
ندارد

در سوره نجم میفرماید افرایتم اللات والعزى و
مناة الثالثة الاخرى الكم الذكر وله الانثى
تا انجا که میفرماید ان الذین لا یومنون بالآخرة
لیسمون الملائكة تسمية الانثى این آیات

در شان خلفای ثلثه است لات حضرت ابابکر است
این کلمه در لغة گفته میشود لات الرجل یعنی خبر میدهد این
شخص بغیر انچه سوال کرده میشود از او یا گفته میشود لات
الخبر یعنی پوشیده و مستور داشت خبر را این هر دو
معنی در حق ابابکر صدق می آید اولا بواسطه عدم
علم و احاطه نمیتوانست جواب بگوید جواب مبهم و مهمل
میگفت ثانیا بواسطه پوشیدن داستان غدیر خم
او را بکلمه لات موسوم فرموده اند عزى حضرت
عمر است در کتاب قاموس در لغة عز میگوید بضم
اول وقصر اخر بمعنی زن گرامی و ارجمند است و تانیث
عز میباشد در تسمیه عمر بکلمه عزى چند وجه دارد اولا

در آنجناب مطلقا فتوت وجوانمردی یافت نمیشد
مثل نسوان محتاله و مکاره بود از جمله مکاید آنست
که سعد بن عباده انصاری خلافت پیغمبر را حق علی
میدانست ابابکر را غاصب میدانست لاجرم
اظهار نمود که اگر خلافت از علی که خلیفه منصوص است
منصرف باید بشود و بمهاجرین باید برسد باید امیری
هم از انصار معین بشود وقتیکه امر بحضرت ابابکر قرار
گرفت سعد بن عباده از مدینه مهاجرت بشام
نمود و در آنجا مقیم شد در خلافت عمر آنجناب از غلبه
جبن مصلحت در افنا و اعدام سعد دانست خالد بن
ولید را بشام فرستاد که سعد را در خفیه بقتل برساند

بعد از

بعد از وصول خالد بشام روزی عمر فرمود چنان میدانم
که سعد مقتول شده است وجماعت جن او را کشته اند
دیشب آوازی از چاه شنیدم که این شعر میخواند
نحن قتلنا سید القوم سعد بن عباده و
رمیناه بسهمین ولم یخط فؤاده آمر و قاتل
عمر و خالد بودند و تهمت این کار را بطایفه جن زده است
یا اینکه مسموم شدن آنجناب بعزی از جهه این بوده است
که ایشان نسبت انائیت بملائکه داده بودند که
ملائکه دختران خدا تعالی هستند لاجرم حق تعالی
نسبت تانیث را بخود عمر داد منوة الثالثة
الاخری حضرت عثمان است آنجناب ثالث

خلفا بود این کلمه منوه مأخوذ از نات است که
بمعنی آواز بلند در هنگام ندبه و حنین است یا
مأخوذ از نواتی است که نوث بفتح اول میل کردن
مردم است بیکدیگر از راه هستی و بحالی این هر دو
معنی در عثمان وقوع یافت در یوم الدار که محصور
مهاجرین و انصار بود بآواز بلند ندبه و استغاثه
میکرد و همچنین ضعیف و سخیف التدبیر بود بحسب
الاشاره این و آن احکام جاری مینمود و از همگنان
استمداد میفرمود شخصه متصرف در امور نبود لاجرم
بایشان رسید آنچه رسید

میفرماید

میفرماید الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من
الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم
یتولی فریق منهم معرضون حاصل معنی آنست
آیا نمی بینی و نظر نمی افکنی بسوی اشخاصی که آورده‌اند
نصیب و قسمتی از کتاب کلیه ولایت مطلقه یعنی علی
بن ابیطالب دعوت کرده خواهند شد بکتاب الله
یعنی قرآن مکتوب بجهت اینکه حکم کند مابین فریقین
متخاصمین و تمیز داده شود حق از باطل بعد از آن عاصی
و روی گردان میشود طایفه از آنها و اعراض میکنند از
علی بن ابیطالب صلوة الله علیه این آیات اشاره
بحرب صفین است که معاویه با علی علیه السلام مقاتله نمود

وقتیکه در سپاه خود آثار ضعف وسستی مشاهده کرد
محض ظهور اختلاف در لشکر حیدر کرار قرآنها را بسر نیزه
بلند کردند وفریاد نمودند که ای اهل عراق ما شمارا
بحکم کتاب الله دعوت مینمائیم که ما بین هر دو فریق حکم و حقانیت
وبطلان نماید علی فرمود منم کتاب الله ناطق این
حرکت از روی مکر وحیله است ومعتنا به نیست واخر الامر
قبول فرمود که ناگهان جمعی از این تحکیم اعراض نمودند
وفریاد لا حکم الا الله بر آوردند واز لشکر شاه ولایت پناه
خارج وبخوارج موسوم گردیدند .

میفرماید واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم
بالغداة والعشى يريدون وجهه ولا تعد
عيناك عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا ولا
تطع من اغفلنا قلبه عن ذكرنا واتبع هويه
وكان امره فرطا وقل الحق من ربكم فمن شاء
فليؤمن ومن شاء فليكفر انا اعتدنا للظالمين نارا
یعنی امر بصبر کن نفس خودت را که عبارت از علی بن
ابیطالب است که بحکم ندع ابنائنا وابنائکم وانفسنا و
انفسکم علی نفس حضرت رسالت است با اشخاصی که
میخوانند خدای خودشان را هر روز وهر شب در حالتی
که خالصا لوجه الله است واز آنها چشم حفظ وحراست بر مدار

[illegible]

مبادا اراده بکنند و آرزومند زینت و زخارف
دنیوی بشوند واطاعت منما الکسی را که غافل نمودیم
قلب او را از ذکر خودمان یعنی یاد خودمان را از خاطر
او محو و منسی نمودیم ومتابعت هوای نفس میکند
و بوده است کارهای او بافراط و تفریط و ضایع شده
و خارج از اعتدال وبگو بآنها حقانیت از پروردگار
شماست هرکه بخواهد ایمان بیاورد و هرکه بخواهد کافر
بشود بدرستیکه ما حاضر و مهیا نموده ایم بجهت ظالمین
آل محمد و متابعان آنها آتش را النفس رسالت
علی است والذین یدعون ربهم اصحاب و متابعین
آل محمد هستند که در خلافت خلفای جور از زینت

وزخارف

وزخارف دنیوی ممنوع و مهجور میشوند و پیروی مکن آن
شخصی را که قلب او را از یاد خودمان غافل نموده ایم وامر آن
شخص ضایع و تباه است این شخص کنایه از خلفای ثلاثه
عموما و حضرت ابابکر مخصوصا میباشد مراد از کلمه فمن شاء
فلیؤمن ومن شاء فلیکفر اشاره بعموم خلایق است
هرکه بآنها ایمان بیاورد و هرکه بآنها کافر بشود
مختار نفس خود است

میفرماید ولقد بعثنا فی کل امة رسولا ان
اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت فمنهم من

هدی الله ومنهم من حقت علیه الضلالة
فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة
المکذبین ان تحرص علی هدیهم فان الله
لا یهدی من یضل وما لهم من ناصرین
ازین آیه معلوم میشود که طاغوت نوعی است از
برای هر پیغمبری طاغوت مخصوصی بوده است که
امت او را از متابعت وصی او ممانعت میکرده است
و حق او را غصب مینموده است جمعی از امت متابعت
وصی آن پیغمبر مینمودند و فرقه از جنود طاغوت بودند
که عبارت از صحابه آن پیغمبر است که بعد از ارتحال
پیغمبر خودش را بخلافت آن پیغمبر معرفی نموده از متابعت

وصی منصوص منع کرد از آنجا که اطلاق مطلق منصرف
بفرد کامل میشود طاغوت از القاب مخصوصی حضرت
ابابکر است در مورد دیگر میفرماید وکذلك جعلنا
لکل نبی عدوا من المجرمین از کلمه مجرمین واضح
میشود که عدوی انبیا از جمله متابعان آنها گشته ظاهرا
نبوت آنها را معترف شده اند والا میفرمود عدوا من
الکافرین

بدانکه در دنیا دو لفظ است که در یک مورد خاص
استعمال میشود در امور عرف جانشین هر سلطانی
را ولیعهد نامیده اند و در امور شرع جانشین هر پیغمبر را
وصی میگویند چنانچه ولیعهد نفس نفیس سلطان د

مقیم در مقام اوست وصی همچنان بمنزله نفس موصی است
کلما یتعلق بالموصی یتعلق بالوصی از انجا که وصایت
علی بن ابیطالب متفق علیه عموم اهل اسلام است و
مطلقا مخالفی نداشته است ونخواهد داشت پس هر
انچه در دنیا راجع بشخص محمد بوده است بدون وضع
شیئی راجع بعلی بن ابیطالب است وبجهة این امر غدیر
خم والفاظ من کنت مولاه فهذا علی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله دراین مورد مستغنی از مجموع ادله
و احتجاج است کلمه وانصر من نصره اشاره بکارهائیست
که بجهة وصی وخلیفه انحضرت بحکم حتم وقوع خواهد یافت

حضرت

حضرت رسول را ملک و مالی نموده است که احتیاج
بوصی امور اختصاصی انحضرت داشته باشد هر امریکه
در دنیا مخصوص حضرت رسول بود بعد از رحلت منتقل
بشخص مظهر العجایب علی بن ابیطالب گردید هر که او را
از حقوق مختصی او ممانعت نموده غصب کرد بحکم حتم
طاغوت همان شخص خواهد بود آیا اشخاصی که با آنجناب
مخاصمه ومقاتله نمودند وغصب حقوق او را کردند از
زمره وانصر من نصره شمرده میشوند یا از طایفه واخذل
من خذله معدود میباشند تعجب از اهل تسنن است
که دراین موردها بین اصحاب جمع اضداد کرده اند محسن
ومسیئ صالح وطالح همه را خوب می پندارند

میفرماید الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون
المیثاق والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل
ویخشون ربهم ویخافون سوء الحساب
این آیه با دو آیه دیگر که بهمین مضمون مشحون است
درحق اشخاصی است که بیعت غدیر خم را استوار
خواهند داشت و نقض عهد نخواهند نمود و خلافت
رسول خدا را به نبوت محمدیه وصل نموده فصل قرار
نخواهند داد درباره نقض کنندگان و اشخاصی که
ما بین خلافت علویه و نبوت محمدیه فصل قرار میدهند
میفرماید الذین ینقضون عهد الله من بعد
میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل

ویفسدون

ویفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة ولهم
سوء الدار ماحصل معنی آنکه اشخاصی که نقض عهد میکنند
بعد از آنکه بیعت کرده باشند و قطع میکنند چیزی را
که خدا تعالی بآن امر فرموده است او را وصل نمایند و فساد
میکنند در زمین ایشانند که از برای آنها لعنت مهیاست
و از برای آنهاست بدی خانه این لفظ سوء الدار اشاره
بوارد شدن ارواح آنهاست بعد از موت ببرزخ
صور حیوانی مؤکد خدا تعالی در سوره بقره فرموده است
الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه
ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون
فی الارض اولئک هم الخاسرون بعضی از

مفسرین مجیل نادان این آیات را در صله ارحام تفسیر
نموده اند همانا ایشان از اهل تسنن بوده اند آیات
باین وضوح که از هر لفظش همین معنی نقض عهد و قرار
دادن فضل در خلافت علویه و نبوت محمدیه آشکار است
از مقصود منصرف نموده بصله ارحام ربط داده اند
از کلمه یفسدون فی الارض محقق است که اختلاط
در خلافت مقصود است که الی یوم القیام مابین امت
مرحومه بحشم مخالفت افکنده اند از کلمه ینقضون عهد الله
مبرهن است که خلایق بجهة صله ارحام بیعت نکرده اند
که نقض عهد شود این آیات در این معنی کمال
تصریح دارد باندازه که محتاج باقامه ادله و آیات

علیحده نیست محض عناد و لجاج و کتمان حق این آیات را
بصله ارحام مربوط نموده اند و بعضی از علمای شیعه که از
شعور و ذکاوت عاری بوده اند دنباله این تفسیر غلط
را گرفته در افادات خود شان مندرج نموده اند در صله
ارحام آیه واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض
کفایت نموده است

مصطفی گوید اگر گویم بر است   شرح آن دشمن که در
جان شماست   زهرهای پر دلان بر هم درد
نی رود دره نی غم کاری خورد   نی دلش را

تاب ماند در نیاز   نی تنش را قوت صوم و نماز   همچو
موشی پیش گربه لا شود   همچو میشی پیش گرگ از جا
رود   این دشمن خانگی عبارت از نفس اماره
بالسوء است که در مکمون اعضای بنی آدم مسکن گرفته است
هر دقیقه شخص را بامر ناصواب مامور میکند و آنها را
در انظار جلوه میدهد و از یاد خدا تعالی غافل
میگرداند و بورطه هلاکت می افکند در هنگام
نزع روان قالب مثال را که در این بدن مستور است
قدرت عروج بسماوات مقدور و میسور نمیشود لاجرم وارد
بوته حیوانیت که اسفل صورت اولی است
مینماید چنانچه فرموده است   وما من دابة فی الارض



ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم بهیکل و
هیولای حیوانیت درآمده مقید میشود بقید خذوه
فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها
سبعون ذراعا فاسلکوه انه کان لا یؤمن
بالله العلی العظیم   معنی جحیم در لغت عبارت
از قتل فراوان است سعیر در لغت بمعنی دیوانگی
سلسله هفتاد ذرعی اشاره بهفت درکات
هاویه صور حیوانیت است که هر طبقه آن مشتمل
بده نوع است که هر یک متقارب بهمدیگر است
که جمع آن هفتاد میشود خدای تبارک و تعالی در سوره
مبارکه تبت بطور اجمال و اختصار و بمصداق العاقل

بکیفیه الاشاره بیان فرموده میفرماید تبّت یدا
ابی لهب وتبّ ما اغنی عنه ماله وما کسب سیصلی
نارا ذات لهب وامرأته حمالة الحطب فی جیدها
حبل من مسد محقق است کلام حق باید مصداق
خارجی داشته باشد والا العیاذ بالله کلمات تنزل
وجهل وواهی خواهد بود لهذا الحکم حتم است اشاره باطن
ومآل کارها ست بحسب ظاهر دستهای ابی لهب
مادام ببدن او ملحق ومتصل بوده است ضایع وتباه نشد
وبی نیاز نکرده است ورا اموال او وآنچه که تحصیل
کرده بود آنها را وهرگز در حین حیات ابی لهب
ملبس بلباس ملتهبه نشده بود ومنکوحه او هیچوقت

هیزم کشی نکرده بود ودر گردن او هیچوقت ریسمانی از لیف
درخت خرما بسته نشده بود ولکن این کلمات ایشان را در وقت
ارتحال از این عالم ظاهر شد ابی لهب مصور بصورت حیّه
معطشه گردید که هر دو دستها و مقطوع است واز مال
ومنال دنیویه اورا بهره ونصیبی نبوده است لخت وبرهنه
بدون ریش وپشم ملحوظ گردیده ملبس بلباس ملتهبه شد
نار در اینجا بمعنی لباس است چون شخص ملبس بلباس حیّه
بشود معنی سیصلی نارا ذات لهب را خواهد فهمید ومنکوحه
مشار الیه مصور بصورت حمار خواهد شد که حمل احطاب
واثقال میکند ودر گردن او ریسمانی از لیف خرما وپشم وغیره
می بندد چنانچه در گردن مجموع الاغهای بارکش همه

وقت مشاهد میشود تا قیامت گر بگویم این کلام
صد قیامت بگذرد واین ناتمام این مطالب را مجلد
علیحده باید که مجموع ایات واخباریکه دلالت باین معنی
دارد نوشته شود چاه ویل عبارت از همین صورت حیه است
که او را مشابهت بچاه دادند وملصوق او مبتلا بویل
ووای است در تائید این مطلب مولوی رومی علیه الرحمه
در ذیل داستان ضعیفه که خر را انجو دفکنده بود میفرماید

تو عذاب الخزی بشنو از نبی — در چنین پستی مکن جا زا فدی
زانکه این نفس بهیمی نر خراست — زیر آن بودن از آن ننگین تر است
در ره نفس از بمیری ور منی — در حقیقه دان که کمتر زان زنی
نفس ما را صورت خر بد هد او — زانکه صورتها کند بر وفق خو

این بود اظهار سر در رستخیز — الله الله از تن چون خر گریز
کافران را بیم کرد ایزد ز نار — کافران گفتند نار اولی ز عار
گفت نی آن نار اصل عارهاست — همچو آن ناری که آن زین نار خاست

بدانکه کارهای دنیا متضمن علل واغراضی است که مطلقا
رایحه رحمانی از آنها مشموم نمیشود بلکه غلبه اغراض نفسانی
که با امور امتزاج حاصل مینماید مانند اغذیه سمیه خورنده
را مسموم میکند خنک الکسی که در اطوار خلایق نظر
افکنده ملتفت نکات خفیه میشود وبنظر استبصار تتبع
سرا اعمال آنها را استدراک نموده صواب را از خطا

تمیز داده از شر و هشنه اجتناب میکنند ابلهان ضعیف العقل
بصورت ظاهر مینگرند بی معنی باطن نمی برند
همچنانکه در گله گوسفند بمجرد اینکه یکی از نهر جهید همگی فورا
متابعت نموده منع شبان مفید نمیشود بهمین جهة است
که تفکر در امور بهتر از تاسی است و آن است مصداق این
مقال شامل حال اغلبی از مهاجرین و انصار است
که در غدیر خم حاضر و خطاب مستطاب من کنت
مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله را مستمع
بوده اند بعد از رحلت حضرت رسول بمجرد اینکه بعضی
از اولو الاغراض با حضرت ابابکر بیعت کردند فورا

هر یک از آنها در بیعت سبقت بدیگری میگرفتند
و نمیدانستند که مبنای این امر چه بوده است در اواخر عهد
حضرت رسول اشخاصی که از برکت محمد و آل محمد شخصیتی
حاصل کرده بودند از تقسیم بیت المال و غنایم که ما
بین مسلمانان بالسویه قسمت میشد و هیچوجه تفاوت
منظور نبود آزرده خاطر بودند بقاو زندگانی آنحضرت را
امتدادی نمیدیدند لاجرم خون دل خورده صبور بودند سعی شان
خودشان کرده متفکر بعد از رحلت حضرت رسالت بودند
که علی ولی خدا و وصی رسول است وقتیکه بخلافت
متمکن شد مخالفت اعمال محمد را نخواهد نمود تکلیف ما
و مصلحت حالیه آنست که او را از خلافت منع نموده

یکی از اصحاب را بجای او نصب کنیم که محتاج ما باشد
و استقرار خلافت خود را در همراهی ما ها ببیند و الحجب
صورت ظاهر اعتباری در انظار داشته باشد قرعهٔ
تدبر و تفکر باسم ابابکر معین و آنجناب ملتزم گردید
که مرسوم بعضی را امتیاز و از الوف مقرر دارد اساسی
ده بیست هزار تومان بشما داده بشود بهتر و پسندیده
تر است یا روزی دو قرص نان و معدودی خرما محقق است
که نسوان ناقص العقل از این دو کدام یک را اختیار
خواهند نمود فوراً شق اول را خواستند ایشان گفتند
هرگاه متابعت ما را میکنند هر حدیثی که از حضرت
رسول روایت میکنیم تکلیف شما تصدیق و صحت

و دو سه نفر از اقوامات خویش را [illegible] خود [illegible] نموده گفتند که [illegible] از بیعت [illegible]

آی

آن حدیث خواهد بود گفتند سمعاً و طاعتاً بعد از بیعت
ابابکر که ناگهان وقوع یافت شاه ولایت پناه در طلب
حق خود برخواست جمعی که از اواسط الناس بودند
و ایشانرا قوت و قدرت چندان نبود عرض کردند
که هرگاه قبل از متابعت با ابکر اظهار میفرمودید البته
هیچکس را بشما رجحان نمیدادیم ولی حال کار از دست
رفته است عموم خلق با ابابکر بیعت نموده اند بهتر آنست
که شما هم بیعت کنند معدودی از اصحاب که مؤسس
این اساس بودند عرض کردند که رسول خدا فرمودند
انّا اهل البیت اختار الله لنا الآخرة علی
الدّنیا وانّ الله لا یجمع لنا اهل البیت

البنوة والخلافة و در منع فدک گفتند رسول خدا فرمود
نحن معاشر الانبیاء لا نورث جمعی از اعاظم قوم شهادت
بصحت این حدیث دادند حق از من له الحق منصرف شد
بعد از فوت ابابکر حسب الوصیه عمر بخلافت نشست مبلغها
بر سوم هر یک از آنها افزود بهمین علت مقبول همه بود
الا قلیل چون نوبت خلافت بحضرت عثمان رسید
غنایم و بیت المال را مال خود دانست بدون علت و
استحقاق مبلغهای خطیر بجماعت بنی امیه بذل نمود و طایفه
شجره ملعونه را بمجموع اصحاب رسول خدا برتری و بهتری
داد چنانکه هیچکس را طاقت تحمل نماند و بجناب رسید
آنچه رسید اصحاب رسول خدا گفتند که صلاح مفاسد

عثمانرا

عثمانرا غیر از علی هیچکس از عهده بر نمی آید این مدت
متمادی تقسیم وجوه در میان امت استقراری یافته
که ابدا تغییر پذیر نخواهد شد مصلحت آنست که با علی بیعت
نمائیم بعد از اتمام بیعت تقسیم وجوه کما فرض الله و
رسوله عود بصورت اول نمود حضرات بیکدیگر نظر نموده
تقسیم وجوه غنایم و بیت المال را ما بین اهل اسلام
بالمساوات دیدند فورا اخلال در امر خلافت اخلال کردند
هر یک بطرفی رفتند فتنه ها بر انگیختند عالم را پر از فتنه و
فساد کردند اکنون هزار و سیصد و هفت سال
از هجرت میگذرد کار [illegible] ملتی همه دولتی شده است
هر کس حق خود را باضعاف مضاعف دریافت مینماید

ولکن هنوز سمیت اعمال سابقین در مذاق و مزاج مسلمین
قتال است جمعی هواخواه آل محمد ند و اغلبی در حقانیت
اعراب نکته قتال و جدال میکنند خون و مال یکدیگر را
مباح میشمارند این همه جهة عدم تفکر و تدبر و بدون
سبب و علت است تجو حشمت و جاه و جلال شاه
شجاع که من نمیشنوم بوی خیر از این اوضاع
همگنان بنده خدا و امت محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله میباشیم غیره از ذریه طاهر که اطاعت آنها
باین امت فرض و حتم شده است و مودت ایشان
بحکم حتم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی که بدوستی آنها مکلفیم در هیچیک از

سور قران مامور باطاعت و مودت خلفای ثلثه نشده ایم
آیه مبارکه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولو
الامر منکم اولو الامر مفترض الطاعه شخصی است
که از جانب خدا و رسول تعیین شده باشد ایشان مثل
خلفای بنی امیه و بنی عباس ریاست جبری و قهری
داشتند هر سلطانی تا هست محض حفظ اموال و
نفوس و امین بودن از رنج و تعب شرعا مفترض الطاعه
موقتی میباشد بعد از انقراض شخص اطاعت خلایق
اختصاص بسلطان دیگر خواهد داشت واجب الاطاعه
دنیا و آخرت بحکم خدا و رسول و نص و اولو الارحام
بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله علی بن ابیطالب

نیز بچندین بعض اولی ببعض است دراجرای احکام کتاب الله
پس هرکه دراجرای احکام کتاب الله اولی است خلیفه
حضرت رسول هم او خواهد بود از همین آیه و از کلمه فی
کتاب الله که فرمایش فرموده اگر انصاف باشد و لجاج
نباشد خلافت اسد الله الغالب ظاهر و باهر و آشکار است
زیرا که آنحضرت باب مدینه علم رسول الله بود عالم به
کتاب الله او است و جاری کننده احکام کتاب الله
او خواهد بود مداخله نمودن دیگران در امریکه احتیاج
بتنزیل قرآن و تصریح حضرت رسول دارد فضولی است
بعینه از قبیل مداخله دیو در ملک سلیمان است بعقیده
بنده همین آیه طالب حق را مستغنی از مذاکره آیات دیگر

مینماید

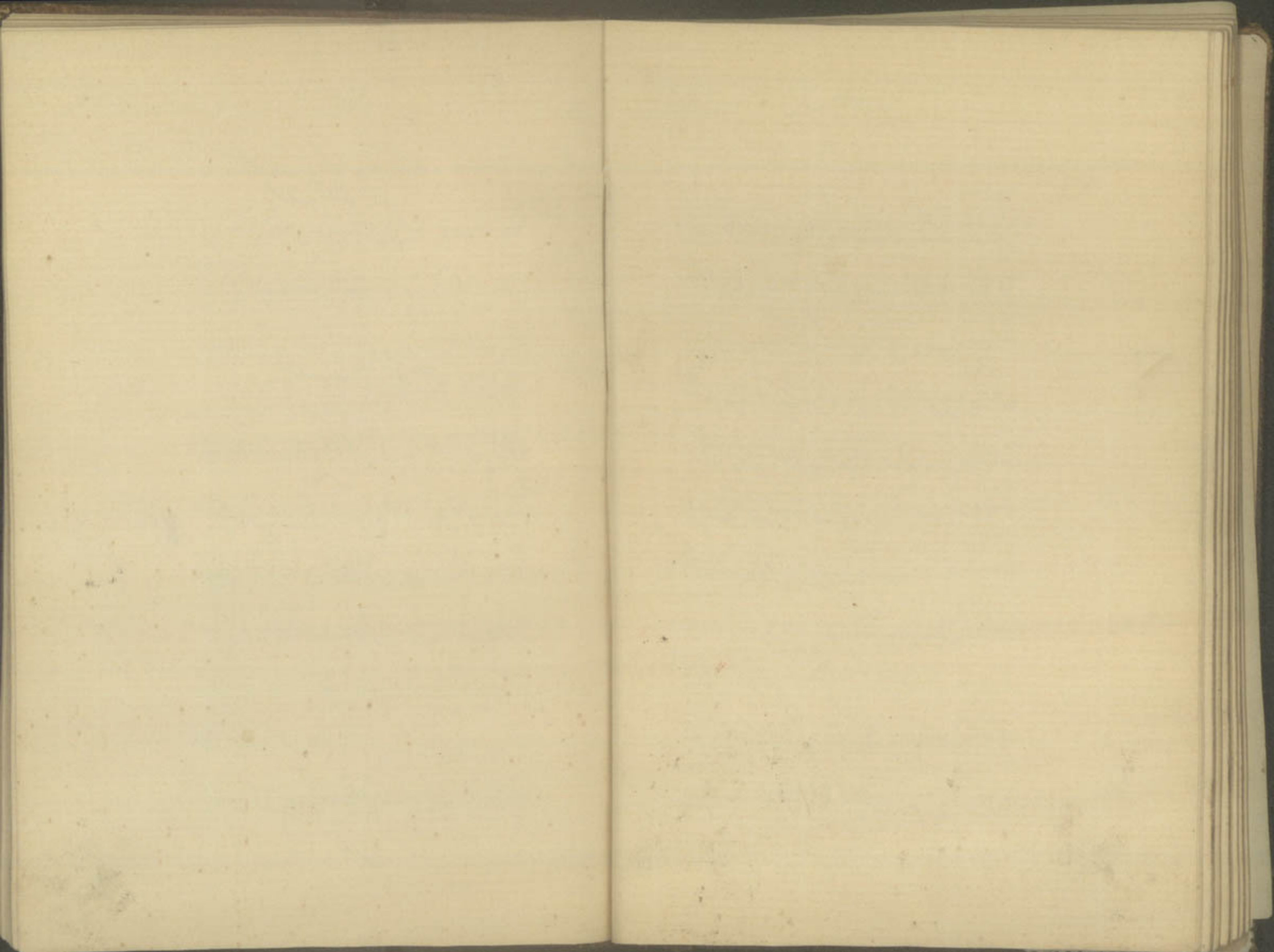
مینماید آیاتی که مشعر بر ولایت علی بن ابیطالب باشد
در قرآن بسیار است چون مبنای این رساله در
اثبات ولایت نیست مذاکره آنها مناسب نمینماید
محض شرافت چند آیه نوشته میشود میفرمایند افمن
کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه
و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة اولئک
یؤمنون به و من یکفر به من الاحزاب فالنار
موعده فلا تک فی مریة منه انه الحق من ربک
و لکن اکثر الناس لا یؤمنون ما حصل معنی آنکه
آیا کسی بوده است با بینه از جانب پروردگار خود و
بر تلو آن بینه شاهدی از نوع خود دارد و بینه و شاهد

عبارت از قرآن و محمد است و قبل از این بینه و شاهد
کتاب توریة موسی در حالتیکه پیشوا و رحمت بوده
و ایشان ایمان آوردند باو یعنی اسم ولایت مولی
در توریة مذکور بود موسی و هارون و مؤمنین بنی اسرائیل
ایمان آوردند بنور ولایت علویه هر کس که کافر شود
باو از جماعت اعراب و احزاب موعد او نار جهنم است
و مباش تو ای محمد در تردید و شک بولایت مطلقه علویه
بدرستیکه او حق است از جانب پروردگار تو و لکن
اکثری از خلایق ایمان باو نمی آورند بینه که از جانب
پروردگار شده آیه مبارکه انما ولیکم الله
و رسوله والذین امنوا الذین یقیمون الصلوة

و یؤتون الزکوة وهم راکعون است آنچه
حضرت رسول که شاهد است از او در ولایت آنجناب
تلاوت فرموده از آنجمله مصرحه انت منی بمنزلة هرون
من موسی و دیگری خطابه غدیر خم است که فرمود
من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من
والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله و در خصوص شاهد بودن محمد او را این آیست
میفرماید وجاهدوا فی الله حق جهاده هو
اجتبیکم وما جعل علیکم فی الدین من حرج ملة
ابیکم ابراهیم هو سمیکم المسلمین من قبل وفی
هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا

شهداء علی الناس فاقیموا الصلوة واتوا الزکوة
واعتصموا بالله هو مولیکم فنعم المولی ونعم
النصیر این آیه محقق میدارد شاهد بودن محمد را
درباطن ائمه اطهار وشاهد بودن ائمه اطهار را درباطن
خلایق درمورد دیگر میفرماید افمن کان علی
بینة من ربه کمن زین له سوء عمله واتبعوا
اهوائهم درمورد دیگر میفرماید افمن شرح صدره
للاسلام فهو علی نور من ربه فویل للقاسیة
قلوبهم من ذکر الله اولئک فی ضلال مبین
درمورد دیگر میفرماید افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی
امن یمشی سویا علی صراط مستقیم این آیه خبر

میدهد از اشخاصی که مدعی خلافت بودند ولکن عالم برزخ
آنها بصورت حیوانات است که راه رفتن آنها بروی
در افتادن وحرکت کردن حیوانی است مانند حمار و
وسایر حیوانات که مکبا علی وجهه مشی مینمایند آنان
در ارشاد خلایق اهدی هستند یا آن کسیکه بصورت
آدمیت مشی ایستاده میکند براه راست که عبارت
از شاه ولایت پناه است
درمورد دیگر میفرماید افمن یهدی الی الحق
احق امن لا یهدی الا ان یهدی ذات نا
یافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش
وصلی الله علی محمد وآله



کشف المعاد

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله
لا یخلف المیعاد ربنا انک من تدخل النار
فقد اخزیته وما للظالمین من انصار وصل
علی النبی محمد والولی علی وآله الطاهرین
اما بعد مخفی نماناد مستقبل ومآل امور خلق
در معاد بواسطه اختلاف اقوال موجب تحیر
گردیده که اغلب آنها قیامت موعود و حشر و نشر را

لفظ

لفظ معتقدند امر باین وضوح در اوهام ممتنع ا
الوقوع جلوه گر شده است میگویند این چه قیامت است
که از بدو آفرینش الی الآن وقوع نیافته چنین
معلوم میگردد که تا ابد وقوع نخواهد یافت بهمین
دلیل در معاصی جری و در آزار و اضرار خلایق مبسوط الید
شده اند مظنون آنکه این تهدیدات و وعد و وعید
محض تخویف و تحذیر ابناء جنس است که خلایق در
در رفاه باشند همان عقیده مات و فات را
صحیح میدانند مجموع حکایات مبدء و معاد را کلمات
واهیه فرض کرده این مزخرفات را بعنوان صحبت
نقل مینمایند پس کلام صدق در دلهای کور

می نماید هر دو تا اصل نور وان فسون دیو در دلهای
کج میرود چون کفش کج در پای کج اگر بحسب
ظاهر تصدیق صحت در وقوع قیامت و حشر و نشر
خلایق نماید محض تقیه و خوف از احتساب شریعت
است لازم شد انچه از آیات و اخبار که
بنظر آمده در این اوراق مکتوب شود شاید مطبوع
خاطر اولوالالباب گردد قال رسول الله ص
اول ما خلق الله العقل و انا العقل بتحقیق
پیوست انکه عقل جوهر مجرد بسیط است که بلا
واسطه از مصدر جلال و جبروت حق تعالی تجلی
شده هر انچه بعد از او موجود گردید از او مشتق است

ازان پس طبایع مجرده عناصر اربعه از اشعه عقل
ظاهر شد مجموع طبقات عوالم علوی از طبیعت
عناصر ایجاد شد و بهمین جهه است که از برای آنها
مطلقا فوت و فنا متصور نیست بحکم خلقتکم
للبقاء لا للفناء باقی ببقاء الله خواهند بود
و از طبیعت علویه عناصر صورت سفلیه عناصر
مجسم و موجود شد ازآن پس اراده ازلی تعلق
گرفت که بنی آدم موجود شود چنانچه میفرماید
کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت
الخلق لکی اعرف نظم ما قال من نکردم خلق
تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

من نکردم پاک از تسبیحشان
پاک هم ایشان شوند و درفشان

کی ز انشتهای سنجم بود　　وهم باشد در خطا و در غلط
عقل باشد در صوابها فقط　　هر گرانی و کسل خود از تن است
جان ز خفت جمله در پرید نیست　　روی سرخ از کثرت خونها بود
روی زرد از جنبش صفرا بود　　رو سفید از قوت بلغم بود
باشد از سودا که روی ادهم بود　　در حقیقت خالق آثار اوست
لیک جز علت نبیند اهل پوست　　مغز کو از پوستها آواره نیست
از طبیب و علت او را چاره نیست　　چون دوم بار آدمیزاده بزاد
پای خود بر فرق علتها نهاد　　علت اولی نباشد دین او
علت اجری ندارد کین او　　میپرد چون آفتاب اندر افق
با عروس صدق و صفوت مقتنق　　بلکه بیرون از افق وز چرخها
همچکان باشد چو ارواح و نهی　　بل عقول ما چو سایه ایمو

مرغه

می فتد از هر طرف بر پای او محقق میشود که انسان مرکب از روح و نفس و جسد است روح عبارت از عقل است همچنانکه فرموده است یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی مسلما امر رب همان عقل است لاغیر عقل حقیقه محمد و آل محمد است که شاهد خلایق را چنانکه میفرماید وفی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس شرط شاهد حضور است ثابت میگردد که حقیقه محمد و آل محمد بسیط الحقیقه و در کمون اشیاء متمکن اند نفس عبارت از طبیعت عناصر است که باصطلاحی اورا قالب مثال میگویند جسد عبارت از صورت

جسمانیست که مستلزم زوال و فناست و
درمورد آلام و اسقام و حوادث ایام واقع گردید
چنانچه میفرماید وان منکم الا واردها کان
علی ربک حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا و
نذر الظالمین فیها جثیا یعنی نیست از شما احدی
مگر اینکه وارد مرکز خاک و صورت جسمانیت خواهد
شد بعد از آن نجات داده میشوند اشخاص متقی
و پرهیزکار و واگذار میشود ظالمین در جسمانیت صورت
خاک در حالتیکه بریده شده اند ثابت شد
اینکه کارخانه آفرینش بنی آدم در مرکز خاک مقرر
شده است در مورد دیگر میفرماید وقل رب

انی

انی اعوذ بک من همزات الشیاطین واعوذ بک
رب ان یحضرون همز در لغت معانی بسیار دارد
بمعنی اشاره کردن و فشردن و جستن و دفع کردن
و زدن و گزیدن و شکستن است تفسیر فرموده است
پیغمبر همز شیطان را بدیوانگی و مجموع معانی لغوی از
علایم و آثار دیوانگی است معنی آیه شریفه است بگو
بدرستی ای پروردگار من پناه میبرم بتو از دیوانگی
هنگام نزع و پناه میبرم بتو از اینکه همزات الشیاطین
حاضر بشوند این حالت وقتی عارض میشود که حقیقة
عقلانیه محمد و آل محمد که موجب امن و امان صورت
هستند از این کالبد مرتفع بشوند در آنوقت قالب مثال

راقدرت عروج بسماوات نخواهد بود همانا باصطلاح
این زمان مشابه بالون است که بخار دراو موجود باشد
در زمین میماند در انوقت انواع حقایق صورت حیوانات
اطراف اورا فرو میگیرند باهریک مناسبت داشته
مجذوب آن صورت خواهد شد درکات هاویه
عبارت از طبقات حیوانات است باین تفصیل
طبقه نخستین آنها همین صورت انسانیت است که
اکنون دراو قرار گرفته ایم و موسوم بهاویه است یعنی
طبقه هوا و هوس چنانچه فرموده است واما من
خفت موازینه فامه هاویه وما ادریک ماهیه
نار حامیة هاویه همان قریه وآرامگاهی است که

میفرماید ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم
اهلها واجعل لنا من لدنک ولیا واجعل لنا
من لدنک نصیرا طبقه دوم را سعیر گویند
سعر در لغه بمعنی دیوانگی است تحقیق وقتیکه شخص
بصورت حیوانیت داخل شد بواسطه ارتفاع
عقل دیوانه خواهد بود چنانچه میفرماید انا اعتدنا
للکافرین سلاسل واغلالا وسعیرا یعنی
بدرستیکه ما مهیا نموده ایم از برای کافرین زنجیرها
وغلها ودیوانگی طبقه سیم حطمه است این کلمه در
لغه بمعنی گاو و گوسفند و شتر و امثال آنهاست
مورد مقصرین باقتضای مناسبت اخلاق بیکی از این صور تنها

داخل میشود چنانچه فرموده است کلا لینبذن فی
الحطمه وما ادراک ما الحطمه نار الله الموقده
التی تطلع علی الافئده محقق شد از کلمهٔ
علی الافئده نار الله الموقده صورت بحتی
حیوانی مقصود است نه کودال پر از آتش چنانچه
مظنون اغلب خلایق است معنی اینچنین است که اینها
انداخته میشوند در حطمه ونمیدانی تو حطمه چه چیز است
حطمه آتش خدا افروخته است انچنان آتشی که مطلع است
بدلهای مخلوقات **چهارم** جحیم است جحیم در لغة
بمعنی قتل فراوان است که همیشه درمیان حیوانات
شایع شده است کلما نضجت جلودهم بدلناهم

جلودا

جلودا غیرها انچه مقتول ومفقود میشوند مجددا
عود بعالم اصلاب وارحام حیوانیت میکنند
ووارد این زمین میشوند درحالتیکه تبدیل شده است
جلد آنها غیر از جلدی که داشتند **پنجم سقر** است
این کلمه در لغة بمعنی گرمی آفتاب است که آنها
تابیده میشود چنانچه فرموده ساصلیه سقر
وما ادراک ما سقر لا تبقی ولا تذر لواحة
للبشر معنی اینچنین است زود است گرمی آفتاب را
دریابد ونمیدانی چه چیز است تابش آفتاب هیچ
چیز را باقی نمیگذارد واز هیچ چیز صرف نظر نمینماید
سیاه میکند صورتهارا **ششم لظی** است این کلمه

بمعنی راندن و دور کردن است میفرماید فانذرتکم
نارا تلظی معنی آنست پس بیم دادم شما ها را
از لباسیکه مستلزم راندن است و صحب حیوانات
مستوجب راندن و دور کردن شده اند هفتم
جهنم است این کلمه در لغه بمعنی چاه عمیق است
این طبقه صورت افعی است که در جای خود گفته
میشود در آیه دیگر میفرماید یا ایها الناس
اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم یوم
ترونها کل مرضعة عما ارضعت وتضع
کل ذات حمل حملها وتری الناس سکاری
وما هم بسکاری ولکن عذاب الله شدید

حاصل معنی آنست که ای مردمان بپرهیزید از پروردگار
خود بدرستیکه زلزل ساعت قیام النفس شما
از اجسام امر عظیمی است روزیست که مشاهده میکنید
آنرا و زیرا که فراموش مینماید هر زن شیر دهنده
طفل خود را و فرو میگذارد هر صاحب حملی
حمل خود را حمل کنایه از آمال و آرزوها ست که در
وقت نزع جمیعا بزمین گذاشته میشود یا اینکه
کنایه از فرود آوردن نفس از جسد است و می بینند
خلایق را مست و مبهوت و ایشان مست نیستند
ولکن عذاب خدا تعالی شدید است و هیچ عذابی
اشد از این نخواهد بود که حقایق صور حیوانی شخص

محتضر را احاطه کرده باشند و مشاهده نمایند که
نفس این شخص محتضر با کدام صورت حیوانی
شباهت و مجانست دارد و در خورچه صورتست
در کتاب حیوة الحیوان بحذف روات از احمد
رازی مرویست وهو یقول سمعت اباحاتم
السجستانی یقول کنت راکبا حمارا یوما
وکان الذباب یؤذیه فیطاطی راسه
وکنت اضرب راسه بخشبة فی یدی
فرفع الحمار راسه وقال اضرب فانك
تضرب هکذا معنی آنست که اباحاتم سجستانی
یکی از معارف حکماست گفت روزی سوار

حماری بودم مگس او را اذیت میکرد و آن حمار
متصل سرش را حرکت میداد با چوبی که در دست
داشتم سر الاغ زدم الاغ سر بالا کرد بمن گفت
بزن بدرستیکه بسر تو همین طور زده خواهد شد
از کرامات اولیا این قبیل امور بعید و بدیع نخواهد
بود والحاصل اشتباهی که در این مسئله خلایق
خلایق را عارض شده از جمله آنست که لفظ نار را
بمعنی همین آتش سوزنده دانسته اند و نمیدانند
که نار معانی عدیده دارد کنایات چندرا متضمن است
چنانچه خدا تعالی میفرماید کلما اوقدوا نارا
للحرب اطفاها الله یعنی هر قدر می افروزند آتش

اتشش ازبرای اقامه جنک خدااورا خاموش
میکند درانجا نار بمعنی لباس واساس حرب است
نار اکر ماخوذ از نار باشد بمعنی برانکیخته شدن است
واکر ماخوذ از نور باشد بمعنی روشنی است
از هرچه باشد یا پرتو روشنی دراین موارد معنی
انچنان است که روشن میکند وآشکارا میکرداند
حقیقة هرچیز را وآنروز یوم تبلی السرائر است که
هرسر مخفی که درضمایر ونهاد خلایق است اشکارا میکردد
درآیه دیکر میفرماید وما من دابة فی الارض
ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم
ما حصل معنی آنست که نیست حرکت کننده

در زمین ونه مرغی که بابال وپر طیران مینماید مکر اینکه
کروهی بودند مثل شما یعنی قابل عروج بسماوات بودند
لاجرم بصور مختلفه حیوانیه درآمده اند درجای دیکر
میفرماید ولقد خلقنا الانسان فی احسن
تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین
امنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون
یعنی همچو خلق نمودیم انسان را بهترین استادن
وقیام نمودن بعد از آن راندیم اورا باسفل سافلین
کنایه از صورت حیوانیت است مکر آن اشخاصی را
که ایمان آوردند ومرتکب عملهای نیکو شدند
وازبرای انهاست اجر منت نکداشته ایضا میفرماید

ونری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد
وسرابیلهم من قطران وتغشی وجوههم النار
لیجزی الله کل نفس ما کسبت ان الله سریع
الحساب   معنی آنست میفرماید می بینی
کناهکاران را که شاخ آنها بسته بزنجیرهاست
و پیراهن آنها از قطران است یعنی چیزیست که آب
از او تقطیر میشود   این پیراهن کنایه از پوست بدن
آنهاست که بواسطه زخمها و شقتها عرق از بدن
آنها میچکد و روشن شده است کدورت و تاریکی
صورت آنها تا اینکه جزا بدهد خدا تعالی هر نفسی را هر چه
کرده است بدرستی خداتعالی بسرعت رسیدگی

میفرماید در مورد دیگر میفرماید   ولقد علمتم الذین اعتدوا
منکم فی السبت فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین
حاصل معنی آنکه بتحقیق دانستید شما اشخاصی را
که آماده و مهیا شده بودند در روز شنبه بجهة
صید ماهی پس گفتیم بآنها بشوید میمون و فرو مایه
در آیه دیگر میفرماید   قل هل انبئکم بشر من
ذلک مثوبة عند الله من لعنه الله وغضب
علیه وجعل منهم القردة والخنازیر وعبد
الطاغوت اولئک شر مکانا واضل عن
سواء السبیل   مفهوم معنی آنست بگو آیا
میخواهید آگاهی بدهم شما را به بدترین آنها

بپاداش دادن در نزد خدا کسی ست که خدا او را
لعنت کرده ست و غضبناک شده است بر او و
گردانده است او را از آنهائیکه میمون و خوک و پیروی
کنندگان طاغوت ایشان بد مقام و مکان دارند
و بسیار گمراه شده اند از صراط المستقیم و لا آیت
مطلقه این آیه در شان بعضی از مجرمین امت
محمد است   و همچنین میفرماید
اقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار
الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفلة من هذا
بل کنا ظالمین   مفهوم معنی انکه نزدیک شد
وعد حق در آن زمان گشوده ماند چشمهای اشخاصی که

کافر بودند ای وای بر ما تحقیق بودیم در غفلت از این
هنگامه بلکه بودیم ظلم کننده و ایضا میفرماید
ولقد اضل منکم جبلا کثیرا افلم تکونوا
تعقلون   هذه جهنم التی کنتم توعدون
اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون   الیوم
نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد
ارجلهم بما کانوا یکسبون   ولو نشاء
لطمسنا علی اعینهم فاستبقوا الصراط
فانی یبصرون   ولو نشاء لمسخناهم
علی مکانتهم فما استطاعوا مضیا ولا
یرجعون   مفهوم معنی آنست تحقیق گمراه شدند

ازشما کرده بسیار آیا نبودید عاقل این است جهنم
که بشما وعده داده شده است وصول یابید با و
امروز بسبب آنچیزیکه بودید شما کافر امروز مهر سکونت
بدهنهای آنها میزنیم وتکلم مینمایند بما دستهای
آنها وشهادت میدهد پاهای آنها بآنچیزیکه شما کسب
نموده اید هرگاه میخواستیم هرآینه مسخ میکردیم آنهارا
درهمان مکانی که بودند پس قدرت واستطاعت
نداشتند گذشتن از آنرا ونه برگشتن ومراجعت کردن
از آنرا   درآیه دیگر میفرماید   ان الذین کفروا
بایاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم
بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب

ولا ثبت و صراط حق را از چنگ می دهند و اکثر جهنم
فی [illegible] بجهتهای آنها [illegible] سبقت [illegible] قعر راه

ان الله کان عزیزا حکیما ماحصل معنی آنست که
بدرستی آنهائیکه کافر شدند بحجتهای ما زود است
وصول یابند نار را مجموع آنچیزیکه رسیده وکهنه
شده است پوست بدن آنها تبدیل مینمائیم اورا
بجلدهای علیحده غیراز جلدیکه داشتند تا اینکه
بچشند عذاب را بدرستیکه خدایتعالی با قدرت
وحکمت است   ودر موقع دیگر میفرماید
اولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون
تلفح وجوههم النار وهم فیها کالحون الم
تکن ایاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون
قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا وکنا قوما

ضالین ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا
ظالمون قال اخسئوا فیها و لا تکلمون
معنی آنست ایشان از آنهائی هستند که بجبران آمد
نفوس آنها در چاه جهنم اصل معنی جهنم یعنی چاه
مخلدند میسوزانند و تباه میکنند صورت آنهارا انچیزیکه
آشکارا کرده باطن آنهارا و روشن نموده طبیعت
آنهارا اینها همه از معانی نار است و ایشان در آن
صورت زشت و مضحک میشود دهان آنها آیا نبود
شما که آیات من بجهة شما خوانده شد و بودید شما
مکذب آنها گفتند پروردگارا غالب شد بر ما شقاوت
ما و بودیم ما قوم گمراه ای پروردگار ما بیرون بیار ما را

از این

از این ورطه هرگاه باز عود بحالت اول نمائیم پس
ظالم هستیم گفت خدا السیت و فرومایه بشوید در این
صورت و تکلم نکنید عرب هنگام راندن و
ساکت کردن کلاب اخسأ میگوید و همچنین ملاحظه
شده است که مجموع حیوانات در هر زحمت و الم
که بآنها وارد باید سکوت دارند و متحمل میشوند
اینها اثر خطاب اخسئوا فیها ولا تکلمون است
در آیه دیگر میفرماید ولا تحسبن الله غافلا
عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص
فیه الابصار مهطعین مقنعی رؤسهم
لا یرتد طرفهم وافئدتهم هواء وانذر

الناس یوم یاتیهم العذاب یعنی کمان مکشید
البته خدا تعالی را غافل از چیزیکه عمل نموده اند ظلم
کنندکان این است که تا خیر انداختیم تعذیب
انانرا از برای روزیکه کشاده میشود در آن روز چشمهای
مهطعین یعنی شتاب در کریختن نمود در حالتیکه
از خوف و هراس نکاه بعقب میکرد یا اینکه
نظر میکند در خاری و فروتنی که بر نمیدارد چشم
را سر تسلیم بزیر انداخته بر نمیکرداند چشم خود را
و قلوب آنها خالی است یعنی امانت ولایت که
انسان حامل او بود از قلب آنها مرتفع کردیده
و خالی مانده است و بیم دهید خلایق را روزیکه میاید

بسوی آنها عذاب در آیه دیگر میفرماید فکلا
اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا
و منهم من اخذته الصیحة و منهم من خسفنا
به الارض و منهم من اغرقنا و ما کان الله
لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون
یعنی حقیقی آنست مجموع آنها ماخوذ بمعصیت و نافرمانی
خود شده اند از انکروه است کسیکه باد را باو کماشتیم
یعنی بصورت طیور مسخ شدند و در هوا طیران مینمایند و از انها
کسی است که صیحه او را دریافت نموده یعنی بصورت بهیمه
مسخ شده است و از آنها کسی است که مبتلا بخسف الارض
کردیده یعنی بصورت موش شده است زمین را سوراخ

کرده فرو میرود و از آنها کسی است که غرق شده است
یعنی بصورت حیوان بحری غرق شده نخست باید دانست
که تعذیب و تنعیم حق تعالی را هیچکس نمیتواند
ایشان مثل کند و مقدور احدی نیست که معذبین
او را نجات بدهد و از آن صورت و سیرت
بتواند او را خارج نماید تعجب در اینست که معذبین
و متنعمین جمیعا بحکم کل حزب بما لدیهم فرحون
آسوده و مرفه الحال اند ماکول و زغه را اگر غیر
از آنچه حق تعالی از برای او مقرر فرموده است تطعیم
نمایند در رنج و زحمت افتاده البته هلاک خواهد
شد و همچنین مجموع حیوانات آنچه را که مقوتند

شعوفند

شعوفند و بالطاف نامتناهی امیدوار مولوی میفرماید

معنی الله گفت آن سیبویه	یولهون فی حوائجهم الیه
کفت الهنا فی حوائجنا الیک	والتمسناها وجدناها لدیک
صد هزاران عاقل اندر وقت درد	جمله نالان پیش آن دیان فرد
هیچ دیوانه فلیوی این کند	بر بخیلی عاجزی کدیه تند
گر ندیدندی هزاران بار بیش	عاقلان کی جان کشیدندیش پیش
بلکه جمله ماهیان در موجها	جمله پرندگان در اوجها
بلکه جمله موجها بازی کنان	ذوق و شوقش را عیان اندر عیان
پیل و گرگ و حیدر و اشکار تیز	اژدهای زفت و مور و مار نیز
بلکه خاک و باد و آب و هم شرار	بهره زو یابند هم دی هم بهار
هر دمش لابه کند این آسمان	که فرو مگذارم ای حق یک زمان

استن من عصمت و حفظ لوا است حمله مطوی بمن آن دو بیت

این زمین گوید که دارم بر قرار اگه برآیم نوکردی استوار

جملگان کیسه از او بر دوخته شند دادن خلعت از او آموخته اند

و همچنین باید یقین دانست که ارحم الراحمین ایجاد

عذاب نفرموده است افعال و اعمال بالاتو مجموع

انها را از دریای قهر قهاری فرا بیرون می آورد چون

دانستی که قهر حق تعالی هم نسبت بمخلوقات لطف است

چنانچه شاعر میگوید چنان لطف خاصیتش بهترین است

که هر بنده گوید خدای من است تعذیب با نار و داغ

و شکنجه و امثال آنها با تمام تعذیب مخلوق رذل و

نادان است همچنانکه داروغه و کدخدا و امثال آنها

سارقین را بشکنجه و عذاب و آویختن و غیره مبتلا

مینمایند عوام الناس این حرکات ذمیمه را بدرجات

اشد از اینها نسبت بحکیمی که ارحم الراحمین است میدهند

دود و دمی بجنه کو دال آتش فرض نموده اند که بوصف

راست نمی آید در مورد دیگر میفرماید فان للذین

ظلموا ذنوبا مثل ذنوب اصحابهم فلا تستعجلون

ذنوب بفتح ذال بمعنی دنباله پر موی است ذنوب

بروزن صبور اسبی است که دم او انبوه و بسیار

باشد معنی آیه اینچنان است بدرستی از برای آنکسانی

که ظلم کردند دمهای پر موهیا است مثل و مانند

دمهای اشخاصی که رفیق و مصاحب آنها بودند

تعجیل بکنید و همچنین میفرماید فلما نسوا ما
ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا
فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم
مبلسون معنی آیه آنست زمانیکه
فراموش کردند چیزیرا که تذکر داده شدند یعنی توجه
بخدا و اولیای خدا در وقت نزع گشودیم بر آنها
درهای خزانه غیب را یعنی ابواب راز نهانی هر شیئی
راکه مخفی و مستور بود بمرتبه که فرح و انبساط از
دیدن آنها حاصل نمودند گرفتیم آنها را ناگهانی
در این هنگامه بودند بد شکل و گریه الصوره مبلس
در لغت ماخوذ از بلس است و او انکسی است که
نیکوئی

نیکوئی نداشته باشد در جای دیگر میفرماید
کذبت قبلهم قوم نوح واصحاب الرس و
ثمود وعاد وفرعون واخوان لوط واصحاب
الایکة وقوم تبع کل کذب الرسل فحق وعید
افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق
جدید خلاصه معنی آنست تکذیب کردند قبل
از آنها قوم نوح واصحاب الرس وثمود وعاد و
فرعون واخوان لوط واصحاب الایکه وقوم تبع
جمیعا تکذیب نمودند پیغمبران را پس حقیقة باقی وعید
عذاب آنها آیا ما را باز داشتند و فرو گرفتند
از خلقت نخستین بلکه آنها در لباسی هستند که مجددا

بجهة آنها معین کرده‌ایم در آیه دیگر میفرماید
وضرب الله مثلا قریة کانت امنة مطمئنة
یاتیها رزقها رغدا من کل مکان وکفرت
بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف
بما کانوا یصنعون معنی است میزند خداتعالی
مثلی آرامگاهی که بوده است در امان واطمینان که
می آمد روزی او خوب و پاکیزه از هر طرف کافر شد
بنعمتهای خداتعالی پس چشانید اورا زحمت وذلت
گرسنگی وترسناکی را بجهة کارهای ناروائی که
میکردند قریة آمنة مطمئنة صورت انسان است
وقتیکه مسخ شد بصورت حیوان در آمد ملبس بلباس

جوع وخوف شده است همچنانکه مجموع حیوانات
بهمین درد مبتلا گردیده‌اند در آیه دیگر فرموده
یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته
وبنیه لکل امرء یومئذ شان یغنیه وجوه
یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة ووجوه
یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة اولئک
هم الکفرة الفجرة معنی انچنان است روزیکه
فرار مینماید شخص از برادر ومادر وپدر ورفیق واولاد
برای هر شخصی در آنروز شانیست که اورا بی نیاز
میکند وجوهی است در انروز پاک وپاکیزه با بشارت
وشادی وخنده ووجوهی است که برا وغبار نشسته

وپوشیده است روی او را بیچارگی و ناتوانی ایشانند
کافران و فاجران محقق است وقتیکه شخص به
صورت حیوان در آمد هیچکس او را نمیشناسد
کیست همه او را خارج از جنس مشاهده نموده مهیای
صید نمودن و اذیت او میشوند این بیچاره از
همه فرار میکند و محترز است محض سلامتی خود
در آیه دیگر میفرماید قالوا ربنا امتنا اثنتین
واحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل
الی خروج من سبیل ذلکم بانه اذا دعی
الله وحده کفرتم وان یشرك به تؤمنوا
فالحکم لله العلی الکبیر یعنی ای پروردکار ما

میراندی

میراندی ما را دو مرتبه و زنده کردی ما را دو مرتبه
اعتراف نمودیم بگناه خودمان آیا ممکن است از برای
ما که از راهی خارج نشویم این داهیه که شما را در واقع
شده باید بجهة این است زمانیکه دعوت شدید خدارا
بیکانگی کافر شدید و انکار کردید و انیکه ایمان بخدا
بیاورید شرک بخدا آوردید لاجرم حکم کار شما از
برای خدای علی کبیر است در آیه دیگر میفرماید
وان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة
ابواب لکل باب جزء مقسوم یعنی جهنم موعد
آنهاست جمیعا و از برای جهنم هفت در است و
بجهة هر یک از درها اشخاص معین است که قسمت

کرده

کرده شده است یکی از ابواب سبعه خاصه مشرکین
است دیگر اختصاص بمنافق دارد سیم مخصوص
قاتل و مردم آزار است چهارم قسمت بخیل و
حسود شده است پنجم خاصه مناع للخیر و اهل
بدعت است ششم سهم قاطعین ارحام و عاق
و عاق والدین است هفتم ملک طلق نمامین و
مذبذبین است در آیه دیگر میفرماید خذوه
فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها
سبعون ذراعا فاسلکوه انه کان لا یؤمن
بالله العظیم معنی این چنین است هنگام ارتحال
خطاب میرسد بگیرید و مغلول نمائید و بجحیم برسانید

بعد از آن در سلسله هفتاد ذرعی مسلک نمائید بدرستیکه
این شخص ایمان بخدای بزرگ نیاورده است اغلب
حیوانات اهلی از قبیل اسب و قاطر و شتر و گاو
و غیره مغلولند سلسله هفتاد ذرعی عبارت
از هفت جنس حیوان است که در ضمن هر جنس ده
نوع یافت میشود این است سلسله هفتاد ذرعی
که مقصرین وارد این سلسله میشوند بدانکه جهنم هفت
طبقه دارد طبقه اول همین صورت انسانی است
طبقه ثانی صورت دواب و بهایم است طبقه
سیم صورت طیور است طبقه چهارم
حیوانات بحری است طبقه پنجم حشرات الارض است

طبقهٔ ششم سباع و درندگانند طبقهٔ هفتم
صورت حیه و افعی است مخفی نماناد هر حیوان
حلال گوشت ناجی است ذبح او نجات دهنده
اوست از صورت حیوانی و مجموع حرام گوشت
مادامیکه طی عوالم سلسله سبعون ذراعاً ننمایند
احتمال نجات نمیرود لا تفتح لهم ابواب السماء
حتی یلج الجمل فی سم الخیاط و سجین مقرها
تبت یدا ابی لهب و تب ما اغنی عنه ماله
و ما کسب سیصلی نارا ذات لهب و امرأته
حمالة الحطب فی جیدها حبل من مسد
ظاهر معنی آنست بریده باد دو دست ابی لهب و بریده

باد چیزیکه بی نیاز نموده است از او مال او و چیزیکه
اندوخته است زود است برسد بمظهر گاه صاحب
التهاب و زوجهٔ او حامل هیزم است و در گردن
او ریسمانی است از لیف درخت خرما این کلمات
یا محض توهین و تحقیر عز نزول یافته یا از روی مزاح
و توبیخ ابا لهب نازل شده این هردو درخور عظمت
و جلال حضرت پروردگار نیست و سزاوار نیست
خدایتعالی فرمایشی بفرماید که بحسب ظاهر در دنیا وقوع
نیافته باشد زیرا که ابالهب تا وقتیکه از دنیا رحلت
نمود اعضا و جوارحش سالم بود و مقطوع الید نشده
و زوجهٔ او از اعاظم قریش بود و هیچوقت حمل احطاب

نکرده بود و در گردن او ریسمان تابیده از لیف در حث
خرما بسته نشده بود و همچنین بمال و ثروت ابالهب
از دستش گرفته نشده بود بحکم حتم صدق این کلمات
از تاویل آشکارا میگردد تاویل اینچنین است که ابا لهب
در وقت ارتحال نفس اماره بالسوء او داخل شد
بصورت جسمانیت مار که این حیوان مقطوع الیدا است
و از او قطع شده است ثروت او مجموع حیوانات
پشم و جلدیکه عوض لباس آنهاست دارند
پشم حیوانات و پوست لاک پشت و امثال او بمنزله
لباس آنهاست بخلاف مار که لخت و برهنه است
و در یافته است او را مظهر کاه ملتهبه سمیت او التهاب

اوست و زوجه او مسخ شد بصورت حمار که حامل
احطاب و اثقال است و در گردن حماریکه حمل بار باد
میشود عموما ریسمانی بسته شده است از لیف خرما
یا از پشم و مو وغیره چنانچه برای العین همینطور
مشاهده میشوند نار بمعنی نمودار شدن و آشکارا
شدن و مظهر کاه هر چیزی است که مشهود انظار
گردد بمعنی آتش سوزنده نیست ملای روم
علیه الرحمه در کتاب مثنوی در تحقیق حکایت
از زن که حماری بخود افکنده بود میفرماید
تو عذاب الخزی بشنو از نبی ــ در چنین ننگی مکن جان را فدی
زانکه این نفس بهیمی زحرا بنت   زیبا آن بودن از این ننگین تر است

در ره نفس ار بمیری در منی — در حقیقه دان که کمتر زان زنی

نفس ما را صورت خر بد او — زانکه صورتها کند بر وفق خو

این بود اظهار سر در رستخیز — الله الله از تن چون خر گریز

کافران هم داد ایزد بنار — کافران گشتند نار او ز عار

گفت فی النار اصل عارهاست — همچو آن ناری که آن ز انکارهاست

احادیث واخباریکه دلالت باین مطالب دارد بسیار است زعم اغلب مسلمانان آنست که خدا تعالی وقتیکه از خلقت خلایق فراغت حاصل نمود در صدد رسیدگی باعمال اموات برمی آید مجدداً همه را زنده میکند هنگامه عرصات برپا میشود چنانچه در کتب مسطور است این عقیده با تصریح

کل

کل یوم هو فی شان و فرمایش من مات فقد قامت قیامته تطابق ندارد ملای رومی علیه الرحمه منظوما بیان فرموده است

کمترین کارش بهر روز این بود — که سه لشکر را روانه میکند

لشکری ز اصلاب سوی امهات — تا که آید در رحم روید نبات

لشکری ز ارحام سوی خاکدان — تا ز نر و ماده پر گردد جهان

لشکری از خاکدان سوی اجل — تا ببیند هر کسی حسن عمل

شیخ صدر الدین قنوی در کتاب مفتاح الغیوب گفته است ظاهر انسان ثابت است و باطن انسان متنوع ظاهر حق متنوع است و باطن حق

ثابت دراین کلام منتهای لطافت ظاهر است
کلامی است قلیل اللفظ وکثیر المعنی فهم آن
محتاج بمقدمه است بدانکه ذات حق در کمون
اشیأ مضمر است بودن ذات حق در اشیاء
از قبیل بودن معانی در الفاظ است همچنانکه
کفته اند داخل فی الأشیاء لا بالممازجه
وخارج عن الأشیاء لا بالمباینه مخلوقات
اجمعین مظاهر ذات حق اند اکر حق نبود هیچ
چیز نبود حق دراینجا کنایه از حقیقت کلیه عقلانیه
محمد وآل محمد است چنانچه کفته شد عقل مصدر است
ومجموع عالم صادر شده ازو همچنانکه کفته اند

کر تو

[illegible]

کر تو نبودی دم وودودی نبود زمزمه وکفت و
شنودی نبود لهذا فرموده اند نحن السائلون
ونحن المجیبون بهمین لحاظ شیخ فرموده است
ظاهر حق متنوع است وباطن حق ثابت یعنی
مظاهر حق متنوع بانواع اند وباطن حق ثابت و
واحد است ظاهر انسان بحسب صورت ثابت
وواحد است وباطن انسان مشتمل بانواع صور
حیوانیه است مولوی در مثنوی میفرماید
نفس وشیطان هر دو یکتن بوده اند در دو صورت
خویش را بنموده اند چون فرشته وعقل کایشان
یک بدند بهر حکمتهاش دو صورت شدند

باید دانست که هابیل و قابیل ولدان آدم که در قرآن
اشاره بآنها شده است این دو شخص عبارت از دو فرزند حقیقه کلیه
آدمیت است و دخل بفرزند صلبی آدم ابو البشر ندارد
هابیل عبارت از طبیعت کلیه عناصر است که از
علو بسفل نزول یافته در صورت جسمانیت عناصر قرار
گرفته این لفظ در لغت بمعنی شیخ کبیر بزرگوار است
قابیل عبارت از صورت جسمانیت عناصر است
که ظرف و مظروف یکدیگر شده اند بجهة تنوع و
تعدد بنی نوع انسانی حفظ و بقای قابیل تن
را بعهده هابیل النفس مقرر کرده اند صفات حسنه
بالتمام لازمه ذات هابیل است که رتبه علیین

یافته صفات ذمیمه و اخلاق ناپسندیده بالکل
اختصاص بقابیل دارد و لازمه ذات اوست هر
یک ازین دو فرزند یکدیگر را بمتابعت اخلاق و
اوصاف خود دعوت میکنند شیطان عبارت
از همین صورت جسمانیت قابیل است سبحان
من قبل قربان هابیل وجعل اللعنة علی
قابیل همچنین فرموده است وشارکهم
فی الاموال والاولاد جسمانیت اولاد و
اموال خاصه شیطان مجسم شده قابیل است و روحانیت
اولاد و اموال اختصاص برحمن مصور شده هابیل
دارد بعضی اشخاص هابیل النفس را بواسطه ارتکاب

صفات ذمیمه و اعمال منهیه مقتول نموده اند یا بمعنی
که قوه عروج بمدارج عالیه از او ساقط کردیده است
لاجرم هابیل مقتول را بدوش کرفته بهر طرف
میکردانند چون ساعت انفکاک هابیل از قابیل
فرا رسد و ایام اشتراک آنها منقضی کردد فتح باب
سماوات هابیل مقتول را مقدور نخواهد شد مجددا
او را در کالبد صورت حیوانات که هابیل مقتول را
بمنزله تابوت است باقتضای تناسب طبیعت وارد
فرموده در سطح زمین رها میکنند کلما نضجت
جلودهم بدلناهم جلودا غیرها
جان کشاده سوی بالا بالها تن زده اندر زمین چنکالها

و همچنین فرشته و عقل عبارت از حقیقه و صورت
محمد و آل محمد است در قوس نزول متصور بصورت
انسان میشوند و در قوس صعود بسیط الحقیقه
کل اشیا و ملکوت السموات والارض اسم اوست
در سوره دیکر میفرماید انه من یات ربه مجرما فان
له جهنم لا یموت فیها ولا یحیی ومن یاته مؤمنا
قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات العلی
ما حصل معنی است که هر که بجانب پروردکار خود در وود در حالتی
که کناه کار باشد پس بدرستی که از برای او جهنم است نه میمیرد
در آن جهنم و نه زنده میشود محقق است هر آنکه او در صورت حیوانات شود
نه موت از برای او محقق است و نه حیوة او را مرده نمیتوان کفت



بعلت اینکه اکل و شرب و حرکت و سکون دارد و همچنین زنده و را
نمیتوان گفت نتیجه اینکه وقتی که وارد میشود اکل حیوانات میشود
عقل از او مرتفع میشود لهذا او را زنده نمیتوان گفت هر اکه
جانب پروردگار خود رود مومن باشد و الصالحات اعمال
مرتکب شده باشد این جماعتی هستند که نتیجه نها درجات
عالیه است یعنی نتیجه آنها فتح باب سماوات شود بدرج
عالیه عروج خواهند نمود جنات عدن وعد المتقون آرامگاه
ایشان خواهد بود ربنا اتمم لنا نورنا واغفر
لنا انک علی کل شیء قدیر

